



**چهل و سومین سالگرد قیام سرداران در آمل و ضرورت استراتژی انقلابی برای رهایی بشریت**  
 سال ۲۰۲۵، سال چالش‌های عمیق و جدید؛ راه پیشروی عمیقاً مثبت در مواجهه با وحشتی بسیار واقعی  
**ترامپ کاسب نیست!** پروژه فاشیستی در راس امپریالیسم آمریکاست فاشیسم از نوع آمریکایی با حمل صلیب و شعار  
 بیعت به میدان آمده  
**تهدیدات تبه کارانه ترامپ علیه پاناما، گرینلند، غزه، مکزیک و کانادا:** این "لزواطلی" نیست... این امپریالیسم است  
**معرفی اسناد تاریخی سرداران**  
**واقعیت کمونیسم:** تکامل بیشتر استراتژی انقلاب با کمونیسم نوین  
**این سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی جهان را به آتش می‌کشد.**

آتش • شماره ۱۵۹ • بهمن ۱۴۰۳

www.cpmim.org

## چهل و سومین سالگرد قیام سرداران در آمل و ضرورت استراتژی انقلابی برای رهایی بشریت

رنج و وحشتی که بشریت از سر می‌گذراند بی حساب است. استثمار و فقری که روح‌ها را درهم می‌شکند، بی‌عدالتی‌ها و بی‌رحمی‌های دیوانه‌کننده، جنگ‌های بی‌انتهای ویرانگر و ویرانی غیرقابل‌ترمیم محیط زیست ... همه اینها را بشریت و کره زمین هر روز تجربه می‌کند. با انتخاب ترامپ به ریاست جمهوری آمریکا که تمام جهان زیر سیطره امپریالیستی آن است، این وضعیت به شکل‌های مختلف بدتر خواهد شد. همه روندها به سمت آینده‌ای است که باب آواکیان آن را دو راهی «حقیقتا وحشتناک یا حقیقتا رهایی بخش» نام گذاری کرده است.

۴۳ سال پیش، قیام سرداران در آمل، صلابت سرنگونی رژیم دینمدار فاشیست جمهوری اسلامی را داد که ادعای «خدایی» می‌کرد و قضاتش با تیر اعدام در گوشه و کنار کشور جولان می‌دادند و کسانی را که «مخرب با خدا» بودند، به دار می‌کشیدند. اکنون، یک رژیم فاشیست بنیادگرای دینی در راس دولت امپریالیستی آمریکا نشسته است که آن هم مدعی است که فرستاده «خدا» است تا این دنیای پر آشوب، را «نظم» ببخشد. نظم یک جلاد بیرحم! تشدید تضادهای سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی، همه احزاب سنتی طبقات حاکمه امپریالیست را دستخوش آشوب و بازآرایی مجدد کرده است که نتیجه اش عروج سیاست‌ها و راه‌حل‌های فاشیستی نه فقط در آمریکا بلکه در اروپا نیز هست. جمهوری اسلامی، با وجود داشتن روابط خصمانه با امپریالیسم آمریکا، همواره بخشی از نظام سرمایه‌داری جهانی و تابع نظم امپریالیستی آن بوده است و اکنون بر بستر آشوبی که نظام جهانی را درگرفته است، به گرداب بحران‌های خطرناکی کشیده می‌شود.

در روز ۵ بهمن هر سال، بازگشت به قیام سرداران در آمل به سال ۱۳۶۰، تنها برای پاسخ به این چالش است که چگونه می‌توان از طریق سرنگونی جمهوری اسلامی، پایان حاکمیت نظم سرمایه‌داری امپریالیستی را نزدیک‌تر کرد و نقطه عطفی را در رهایی بشریت رقم زد.

### ترامپ و جمهوری اسلامی

گفته می‌شود جمهوری اسلامی و رژیم ترامپ مشغول مذاکره اند. ترامپ خود را منادی «اتحاد و صلح» در خاورمیانه می‌خواند و خواهان «پیشرفت جمهوری اسلامی است!» البته در صورتی که خامنه‌ای با وی «بیعت» کند و انگشترش را بیوسد.

اما حتی اگر چنین شود، نه آرزوهای ترامپ و خامنه‌ای، بلکه اوضاع خاص جهان است که تعیین‌کننده روابط آینده میان رژیم ترامپ و جمهوری اسلامی است. شاخص این اوضاع خاص، افول آمریکا و عزم رژیم فاشیست آن در ممانعت از آن و تثبیت قدرت امپریالیسم آمریکا در مقابل رقبای امپریالیست اش در چین و روسیه است. در این کشمکش جهانی امپریالیستی، خاورمیانه و موقعیت ایران جایگاه برجسته‌ای دارد. قرار گرفتن جمهوری اسلامی در منگنه کشمکش امپریالیست‌ها، مرتباً انسجام درونی و کنترل اش بر اوضاع داخل ایران را تضعیف می‌کند. آشوب در نظام جهانی، «پوزیسیون» ارتجاعی جمهوری اسلامی -- آنها که تبدیل به بازوی آمریکا و اسراییل شده اند (رضا پهلوی و مجاهدین و برخی احزاب کردی) را نیز بی‌نصیب نگذاشته و نمی‌دانند که آیا اجازه ورود به «کشتی نوح» ترامپ را خواهند یافت یا خیر. در هر حال، باید برنامه‌های این نیروهای بیعت کرده با رژیم ترامپ را بی‌هیچ ملاحظه‌ای افشا کرد و به طور علمی نشان داد که خصلت و ماهیت و توانایی طبقاتی و سیاسی این جریان‌ها، مطلقاً محدود است به ایجاد نسخه دیگری از همان نظام سیاسی و اجتماعی دهشتناکی که در طول ۴۶ ساله جمهوری اسلامی تجربه کرده ایم. تا آنجا که به وعده‌های «صلح» ترامپ برمی‌گردد، حتی خودش آن را باور ندارد. سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم، یعنی جنگ که ادامه ضروری استثمار نیروی کار است. اصلاً، استثمار نیروی کار بدون رقابت خصمانه میان سرمایه‌ها، پیش نمی‌رود. در این چارچوب است که «بازی»‌های مرگبار قدرت‌های امپریالیستی در خاورمیانه و دولت‌های ارتجاعی جاه طلب منطقه مانند جمهوری اسلامی و ترکیه جاری است.

همه اینها به ما می‌گویند که نباید بگذاریم که سرنوشت مردم ایران و جهان را نه رژیم‌هایی مانند جمهوری اسلامی و نه امپریالیست‌ها تعیین کنند. ما نیاز داریم که نه فقط رژیم‌های حاکم بلکه سیستم اقتصادی اجتماعی سرمایه‌داری که تکیه‌گاه و منبع بازتولید آنهاست را ریشه کن کنیم. فقط به این طریق است که می‌توان از مرگ و ویرانی و تباهی با ابعاد فزاینده، بشریت را نجات داد. به طور مشخص، تا آنجا که به منافع مردم در ایران و خاورمیانه و آمریکا و تمام جهان مربوط است، ما باید هر دو رژیم فاشیست را سرنگون کنیم: در ایران توسط ما کمونیست‌های

انقلابی و صف گسترده نیروهای سیاسی که ذره ای توهم به امپریالیسم آمریکا ندارند، همراه با میلیون ها نفری که دیگر حاضر به تحمل جمهوری اسلامی نیستند و باید هر گونه توهم در مورد امپریالیسم آمریکا را دور بریزند. و در آمریکا توسط کمونیست های انقلابی و همه کسانی که حاضر نیستند تن به یک آمریکای فاشیست بدهند. در این اوضاع، فرصت های بزرگی برای عملی کردن این پروژه انقلابی هست و اینجاست اهمیت مرگ و زندگی داشتن علم کمونیسم تکامل یافته توسط باب آواکیان. کمونیسم نوین، با گسست کردن از تمام اشتباهات ضد علمی و غیر علمی در مورد دینامیک های سرمایه داری، مبارزه طبقاتی، خصلت انقلابی که ضروری است و الزامات به پیروزی رساندن آن انقلاب ضروری و عاجل و ممکن، به ما شانس استفاده از این فرصت های بزرگ را می دهد.

## بازبینی و تکامل استراتژی

کماکان آن ضرورتی که سرداران می خواست پاسخ دهد مقابل ماست. یعنی سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار یک قدرت سیاسی و نظام اجتماعی بنیاداً متفاوت. اما بر مبنای درک علمی (ماتریالیست دیالکتیکی) از اوضاع جامعه و جهان، راه انقلاب در ایران، چه در فاز تدارک سیاسی آن و چه در فاز نظامی اش، نمی تواند همان باشد که چهل و سه سال پیش بود. یک دلیل واضح، تغییرات عظیمی است که در بیش از چهار دهه هم در اردوی قدرت حاکم و هم در جامعه به وجود آمده است. تغییرات سیاسی و اقتصادی-اجتماعی ما را ملزم میکند که یک بار دیگر، استراتژی انقلاب در ایران را مرور کنیم و آن را بر پایه ای ماتریالیستی تر قرار دهیم. این یکی از الزامات تئوریک کمونیسم نوین است که، تئوری نمی تواند «اسیر گذشته» باشد یا بر مبنای «درس گرفتن» از تجارب گذشته شکل بگیرد. بلکه اساساً باید بازتاب واقعیت مادی باشد تا بتواند در تغییر واقعیت موثر باشد. پس ما کمونیست های انقلابی ملزم هستیم که تحلیل های حزب مان از ترکیب طبقاتی و نیروهای سنگ بنایی انقلاب را بازبینی کنیم و خطوط کلی راه کسب قدرت و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران را علمی تر (به حداکثر ممکن، منطبق تر بر واقعیت عینی) کنیم. داشتن تحلیلی ماتریالیستی از مشخصات تعیین کننده تغییرات اقتصادی و اجتماعی ای که در سه دهه گذشته رخ داده است، مشخص کردن کلیاتی در مورد نیروهای سنگ بنایی انقلاب و متحدین و مرتجعین ضروری است. زیرا نه تنها شالوده های هدف انقلاب کمونیستی را به طور ماتریالیستی تعیین می کند، بلکه تعیین کننده محتوای جنبش سیاسی و تشکیلاتی فعالیت های امروزی مان است که باب آواکیان آن را «جنبشی برای انقلاب» می خواند.

چند مثال از این تغییرات گسترده عبارتند از: ادغام هرچه بیشتر ایران در نظام سرمایه داری امپریالیستی جهان در طول سه دهه «گلوبالیزاسیون سرمایه داری»، که تاثیرات غیرقابل انکاری بر پیکربندی طبقاتی و اجتماعی در جامعه ایران گذاشته است. به طور مثال، موقعیت زنان جامعه که از یکسو در نتیجه فشار کارکردهای سرمایه داری هرچه بیشتر به بیرون از خانه کشیده شده اند و از طرف دیگر، مواجه شده اند با حملات قوه قضاییه و نیروی انتظامی که بیان تلاش ولایت فقیه فاشیست در مهار زنان است؛ نشی که زنان را به یک نیروی انفجاری جامعه تبدیل کرده و مرتباً بود و نبود جمهوری اسلامی را به چالش کشیده است. یک مولفه دیگر، موقعیت امپریالیست هایی مانند چین و روسیه است که طی سی سال گذشته بیش از امپریالیست های آمریکایی و اروپایی بر اقتصاد و سیاست ایران سلطه یافته اند. رقابت های میان این قطب های امپریالیست، جمهوری اسلامی را به باندهای تحت نفوذ این یا آن قدرت امپریالیستی تقسیم کرده است و حتا دستگاه های نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی به قلمرو رقابت ها و سربازگیری های آنها تبدیل شده است. تغییرات بزرگ در موقعیت اقتصادی و اجتماعی و به تبع آن فکری قشرهایی که سنتاً تکیه گاه جمهوری اسلامی بوده اند، رخ داده است. به طوری که روستاها و شهرهای به اصطلاح «سنگرشکن» جمهوری اسلامی که بیشترین داوطلبین جنگ ایران و عراق و حتا پس از آن، سپاه قدس را تامین می کردند، تبدیل به مراکز اعتراض علیه آن شده اند. رشد سرمایه داری در کردستان، نه تنها طبقه بورژوازی آن را تقویت کرده است بلکه کارگران و کارکنان مهاجر کرد در صنایع پتروشیمی و باراندازهای خلیج و مشاغل خرد و کلان در اقصی نقاط ایران حضور پر رنگی دارند. تا آن جا که به صحنه سیاسی مربوط است، نفوذ سیاسی احزاب سنتی در کردستان کاهش یافته و گروه های سیاسی کاملاً جدیدی به وجود آمده اند. این ها تنها مثال هایی از تغییرات مهم است که در اسناد دیگر به طور تفصیلی تشریح خواهند شد بدون داشتن چنین تحلیلی، به واسطه پیچیدگی اوضاع و رخدادهای گوناگون به این طرف و آن طرف کشیده خواهیم شد؛ به درک های مکانیکی و ایده آلیستی از مولفه ها و سطوح مختلف واقعیت اجتماعی خواهیم افتاد؛ به جای درک انترناسیونالیستی از تغییر انقلابی جامعه به درک های «ناسیونالیستی» یا «همبستگی بین المللی» عادت خواهیم کرد؛ به جای درک جایگاه طبقه پرولتاریا و دینامیک های تغییر یابنده آن، طبقه پرولتاریا و همچنین طبقه حاکمه را «جسمانی» (صرفاً بر حسب اعضا و گروه بندی های تشکیل دهنده و ثابت آن) خواهیم فهمید و از طرف دیگر، به درک هویتی از «گسل های اجتماعی» خواهیم افتاد. (برای بحث مفهومی در این مورد به ستون «واقعیت کمونیسم» در این شماره رجوع کنید: «تکامل بیشتر استراتژی انقلاب با کمونیسم نوین»)

یک تحلیل علمی ما را قادر خواهد کرد که فعالیت های کنونی را با رویکرد استراتژیک به انقلاب پیش ببریم. رویکرد استراتژیک به انقلاب یعنی داشتن رفتار علمی نسبت به فعالیت هایی که امروز برای تدارک انقلاب انجام می دهیم و در هر گام، نیروهای متعهد به انقلاب را حول هدف نهایی سازمان می دهیم؛ هدف انقلاب، محتوای آن، تئوری انقلاب کردن و آموزه های استراتژیک آن را به میان مردم می بریم تا آنان را درگیر ساختن جنبشی برای انقلاب کنیم. محتوای این رویکرد در سه سند استراتژیک تبیین شده است: مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران، پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین و استراتژی راه انقلاب در ایران. سند استراتژی راه انقلاب در ایران (که در وبسایت حزب کمونیست ایران م.ل.م در دسترس است) بر حسب الزاماتی که در بالا بحث شد در حال بازبینی است با این حال، یک سند جدی برای برانگیختن بحث و یادگیری بیشتر است. اما هنوز یک سند موجز برای طی طریق نیست و نیازمند سنتزی جدید است. داشتن اسناد استراتژیک، و دائماً آنها

را راستی آزمایی و اعتبارسنجی کردن، بخشی از «رویکرد استراتژیک» کمونیست‌های انقلابی به فعالیت‌هایشان در «فاز سیاسی» و آماده شدن برای زمانی است که به موازات تحول و تغییر در اوضاع در موقعیتی قرار بگیرند تا استراتژی انقلاب را با شانس پیروزی بالا وارد «فاز نظامی» کنند. در این فرآیند است که از میان مردم انقلابی، فرماندهان استراتژیک انقلاب بر مبنای کمونیسم نوین، تعلیم پیدا می‌کنند. فرماندهان استراتژیک کسانی هستند که متعهد به انقلاب کمونیستی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین هستند و از امروز آن را تدارک دیده و در فردا هدایتش می‌کنند. در همین فرآیند و بر مبنای استراتژی راه انقلاب در ایران، باید شبکه گسترده‌تر از ستون فقرات و هسته مستحکم انقلاب به وجود آید که تکیه‌گاه اجتماعی سراسری برای فعالیت‌های سیاسی گسترده امروز و جنگ انقلابی فردا و تامین‌کننده آن باشد. همه این‌ها باید بر بستر دخالتگری سیاسی حداکثری در رابطه با مهمترین رخدادهای سیاسی و در مقابله با همه جنایات‌های رژیم و امپریالیست‌ها و تغییر افکار مردم به سمت انقلاب، رشد کند. در این پروسه است که مختصات صف آرایی‌ها و قطب‌بندی‌های سیاسی جامعه هم تغییر کرده و قاعده هرم حاکمیت هم دائماً کوچکتر می‌شود. یکی از ویژگی‌های راه انقلاب در ایران آن است که آغاز جنگ انقلابی، حتماً قبل از پخته شدن «اوضاع انقلابی»، تمام فرآیندهای ذکر شده در بالا را با سرعت فراهم می‌کند و از همه مهمتر، بدیل جامعه آینده را عملاً در جامعه معرفی خواهد کرد. این‌ها کلیاتی است که در سنتز جدید استراتژی انقلاب در ایران باید مد نظر باشد.

### نتیجه‌گیری

در شرایطی قرار داریم که جهان در بحران است و این بحران «روال عادی امور» نیست. جوامع و دولت‌های زیادی در حال فروپاشی هستند و حکومت‌ها نمی‌توانند به شیوه سابق حکومت کنند. حملات سیستم سرمایه‌داری به مردم جهان که در حمله به زنان و فقیر کردن، تحمیل کردن زندگی کمتر از انسان به ده‌ها میلیون نفر در سراسر جهان که از جنگ‌ها و ویرانی زیست‌محیطی در جستجوی زیستگاه امن و معیشت در حرکت اند، و جنگ‌های ویرانگر که جان انسان را به هیچ می‌گیرند، مشاهده کرد. همه اینها تولید شده کارکردهای ذاتی سرمایه‌داری امپریالیستی هستند که زندگی بشریت و سیاره کره زمین را به گروگان گرفته است. ظهور جنبش فاشیستی در آمریکا و سرایت آن به کشورهای اروپایی و جنگ بین قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی برای تجدید تقسیم غارت‌شان از پیکر بشریت و سیاره زمین، برای مردم خاورمیانه دموکراسی لس آنجلسی به ارمغان نخواهد آورد و اصلاً نباید آن را خواست زیرا مصداق انگل‌وارگی امپریالیستی است که از فوق‌استثمار مردم کشورهای تحت سلطه از جمله مردم خاورمیانه ارتزاق می‌کند.

اگر این واقعیت‌ها را نبینیم و به طور علمی درک نکنیم و آگاهی به آن را در میان میلیون‌ها نفر رواج ندهیم، استیصال و سرگشتگی در میان مردم حاکم خواهد شد و اصلاً نخواهند دید که در بطن همین اوضاع دهشتناک، امکان راه برون‌رفت‌هایی بخش و نجات‌بخش هست. تفکر ما نباید هیچ وجه اشتراکی با سیاست‌های معمول که دنباله‌روی از نیروهای حاکم و منافع و افکار آنهاست داشته باشد. تنها با تغییر افکار مردم و شناخت از کارکردهای این جهان امپریالیستی امکان و شانس‌هایی هست!

امکان این تغییر از کجا می‌آید؟ از خود تضادهای سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی که این دهشت‌ها را برای بشریت و سیاره زمین به وجود آورده است. این‌ها، واقعی‌ترین حرف‌هاست زیرا انطباق علمی با واقعیت دارد. بر این مبنای، فراخوان ما به نیروهای پیشرو و مترقی و جوانان و زنان و همه ستم‌دیدگان و حتی کسانی که خودشان به طور بلافصل تحت ستم و استثمار نیستند، این است که باید به معنای واقعی خواهان دنیای نوینی باشید و بدانید که در جنگ برای به دست آوردن این دنیای نوین هیچ چیز برای از دست دادن ندارید.

مقاومت و مبارزه ما باید از چه نوع جنسی باشد؟ مقاومتی که محدود باشد به این که من تحت ستم هستم، من گُرد و بلوچ و زن و ترنس و غیره هستم کافی نیست. مهم نیست که درجه ستم بر یک گروه اجتماعی چقدر است. مهم این است که مقاومت علیه این ستم‌ها بر مبنای انقلاب برای رهایی بشریت قرار داده شود. مهم است که مقاومت‌ها علیه همه و هر شکل از جنایات‌های سیستم را نه بر مبنای «به من چه می‌رسد» بلکه بر مبنای سهم من در رسیدن به جامعه بنیاداً متفاوت برای همه، پیش بروند. انقلاب‌های سوسیالیستی در قرن گذشته تحت چنین شرایطی به وقوع پیوست و امروز با در دست داشتن علم کمونیسم نوین که بسیار پیشرفته‌تر از علم کمونیسم در زمان وقوع انقلاب‌های کمونیستی در قرن بیستم بود، شانس پیروزی در ریشه کن کردن نظام اجتماعی سرمایه‌داری که مدت‌هاست از تاریخ انقضای گذشته است، بسیار بیشتر است. مارکس تاکید کرد: انقلابات در تلاطمات و بدترین موقعیت‌ها صورت می‌گیرد، زمانی که دنیا به هوا پرتاب می‌شود!

یک نیروی پیشاهنگ باید این را ببیند و عمیقاً درک کند. اوضاع سیاسی جهان درست مانند وضعیت آب و هوایی بسیار متلاطم و متغیر است. حکومت‌ها دچار انشقاق می‌شوند، برخی سرنگون می‌شوند و جایش را هرج و مرج کامل می‌گیرد. اما در دل اوضاع، فرصت و پتانسیل عظیمی برای به دست آوردن دنیایی کاملاً متفاوت خوابیده است که باید بیدارش کنیم.

هوشیاری و دانایی و جسارت سرداران و خاطره‌یاران مان در این راه همیشه با ماست

## سال چالش‌های عمیق و جدید؛ راه پیشروی عمیقاً مثبت در مواجهه با وحشتی بسیار واقعی

### باب آواکیان



**نکته اول:** ترامپ ۲۰۲۵ صرفاً یکی دیگر از رئیس جمهورهای دولت آمریکا نیست که به کاخ سفید می رود. این، فاشیسم است:

یعنی، دیکتاتوری بی‌پرده سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی در قدرتمندترین کشور سرمایه‌داری-امپریالیستی جهان که سرکوب‌گری و ستمگری اش، علنی و تهاجمی است. این فاشیسمی است که سوخت آن را جنون علم‌ستیزی و دیوانگی بنیادگرایی مسیحی‌تأمین می‌کند و مصمم است که افسارگسیختگی ماگا را در زمینه نژادپرستی، مهاجرت‌ستیزی، زن‌ستیزی و ال.جی.بی.تی‌هراسی، به زور و به طور قهرآمیز تحمیل کند؛ مصمم است که دروازه‌ها را به روی غارت افسارگسیخته سرمایه‌داری و توسعه طلبی وقیحانه امپریالیستی باز کند؛ آماده است تا هر گونه مخالفت و مقاومتی را بیرحمانه در هم بشکنند.

مدام تکرار می‌شود که این فاشیسم توسط «مردم آمریکا» انتخاب شد. اما این طور نیست. زیرا ما با یک «مردم آمریکای» واحد و یکپارچه مواجه نیستیم؛ بلکه با دو «کشور» در درون یک کشور مواجهیم. و:

این «دو کشور» در یک کشور، به معنای واقعی، ادامه شکاف بنیادینی است که از ابتدای تاسیس «ایالات متحده آمریکا» بر اساس برده‌داری و نسل‌کشی، وجود داشته است. در طول تاریخ این کشور، این شکاف نه از طریق جنگ داخلی در دهه ۱۸۶۰ و نه از تغییرات دهه ۱۹۶۰ و پس از آن، هرگز به طور واقعی التیام نیافت.

همانطور که قبلاً گفته‌ام، یک خط مستقیم، کنفدراسیون برده‌داری در زمان جنگ داخلی را به فاشیسم امروز متصل می‌کند. این فاشیسم، عزم راسخ دارد که به طور علنی و تهاجمی، یک بار دیگر، برتری طلبی سفید، برتری طلبی مردانه و ضدیت با مردم ال.جی.بی.تی را در آمریکا حاکم کند. به خاطر همه اینها، در پیام رسانه اجتماعی شماره ۱۱۱ خود تأکید کردم، «اکنون زمان آن نیست که طبق استدلال‌ها و درخواست‌های سران حزب دموکرات و دیگر نمایندگان "جریان اصلی" در طبقه حاکمه، تن به فاشیسم ترامپ/ماگا دهیم، آن را "مشروع" بدانیم و در محدوده‌های "نحوه چرخش امور" در این سیستم بمانیم. زمان آن نیست که درست در بحبوحه‌ای که ماشین بیرحم و خردکننده فاشیسم ترامپ/ماگا به قدرت می‌رسد، شتاب می‌گیرد و در حال درهم کوبیدن توده‌های مردم است، دچار درون‌گرایی شده و یا به "حفظ خود" پردازیم. اکنون زمان رفتن به سراغ کسانی است که آنان نیز مملو از خشم و انزجار شدید نسبت به فاشیسم ترامپ/ماگا هستند. اکنون زمان دست زدن به اقدام جمعی و مبارزه فداکارانه برای منافع اجتماعی بزرگتر است: منافع اجتماعی در شکست دادن این فاشیسم.»

اکنون زمان متحد کردن همه کسانی است که می‌توان آنان را در مبارزه‌ای مصممانه علیه فاشیسم متحد کرد. این اتحاد باید از هم‌اکنون، قبل از اینکه حکومت فاشیستی به طور کامل تثبیت شود، و به منظور جلوگیری از تثبیت کامل آن صورت بگیرد. هدف باید ایجاد جنبشی چنان عظیم و قدرتمند باشد که موجب یک بحران سیاسی عمیق شود، به طوری که ترامپ نتواند کشور را اداره و برنامه فاشیستی‌اش را اجرا کند.

**نکته دوم:** این فاشیسم زاده سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم است که بنا به ماهیت خود وحشت‌های دائمی را در چنان سطحی تولید می‌کند که حتا «مطلع‌ترین افراد» قادر به باورش نیستند.

در وبسایت revcom.us مجموعه مطالب «جنایت‌های آمریکایی» صد مورد از فجایعی که توسط نیروهای حاکم در این کشور از ابتدا تا به امروز مرتکب شده‌اند را بررسی می‌کند. پیام‌های رسانه اجتماعی من، همچنین وبسایت revcom.us و برنامه RNL «انقلاب و نه چیزی کمتر از آن!»، به طور مستمر، تحلیل علمی از ماهیت و دینامیک‌های اصلی سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم که در این کشور حاکم است و در سطح جهانی سلطه دارد، ارائه می‌دهند و اثبات می‌کنند که این سیستم قابل اصلاح نیست و باید از طریق یک انقلاب واقعی به طور کامل از میان برود. این اسناد



نشان می دهند، اکنون «دوران نادری» را از سر می گذرانیم که انجام چنین انقلابی نه تنها به طور اضطراری لازم است، بلکه تحقق آن ممکن تر از همیشه شده است. این اسناد می گویند که چگونه انقلاب می تواند به استقرار سیستمی بنیاداً متفاوت و بسیار بهتر منجر شود... و در مواجهه با تمام وحشت های واقعی و فزاینده، چگونه می توان از فرصت این دوران نادر سود جست و برای تحقق انقلاب فعالیت کرد.

در همان حال که به طور کلی، دینامیک های اساسی سیستم، توده های بشریت را در معرض رنج های دلخراش قرار می دهد، محیط زیست را با سرعتی شتابان تخریب می کند و خطر جنگ تمام عیار میان ایالات متحده و رقبای آن در روسیه و چین که آن ها هم مانند ایالات متحده، قدرت های امپریالیستی هسته ای هستند را تشدید می کند؛ فاشیسم ترامپ/ماگا که در حال به دست گرفتن قدرت است و از بستر کلیت همین سیستم (و تاریخ این کشور) برخاسته است، تمام این وحشت ها را به طور کامل تر و آشکارتر اعمال خواهد کرد.

آنچه که پیش تر به طور تیز بیان کرده ام اکنون با فوریت بیشتری برجسته می شود:

**دیگر نمی توانیم اجازه دهیم که امپریالیست ها بر جهان تسلط داشته باشند و سرنوشت بشریت را تعیین کنند. آنها را هر چه سریعتر باید سرنگون کرد.**

**نکته سوم:** تحت یک سیستم بنیاداً متفاوت، می توان به یک روش کاملاً نوین زندگی کرد. جهان مملو از وحشت های بسیار واقعی است و هیچ دلیل منصفانه ای برای آن وجود ندارد.

جنگ جهانی دوم مرگ و ویرانی گسترده ای به بار آورد و پس از پایان آن در سال ۱۹۴۵ تا به کنون، بیش از ۵۰۰ میلیون کودک بی دلیل از گرسنگی و بیماری های قابل پیشگیری جان خود را از دست داده اند. و هیچ دلیل منصفانه ای برای آن وجود ندارد. چنین وضعی اساساً به دلیل آن است که جهان و به ویژه کشورهای فقیر جهان، تحت سلطه سرمایه داری-امپریالیسم قرار گرفته اند و در میان امپریالیست ها، ایالات متحده آمریکا، امپریالیست غارتگر شماره یک است.

هیچ دلیل منصفانه ای وجود ندارد که حتی یک نفر در گوشه ای از جهان گرسنه بماند و از مسکن مناسب و مراقبت های بهداشتی و سایر نیازهای اساسی بی بهره باشد و دائماً در دلهره برای این نیازهای زندگی باشد.

هیچ دلیل منصفانه ای برای جنگ های بی پایان و تخریب شتابان محیط زیست که این سیستم به طور بنیادی مسئول آن است وجود ندارد. هیچ دلیل منصفانه ای وجود ندارد که فرهنگ و شیوه های تفکر غالب، تقویت کننده روابط ستمگرانه جنایتکارانه باشند و هم زمان در ذهن مردم این تصور مضحک را جا بیندازند که هیچ جایگزین مثبتی برای این ها وجود ندارد.

هیچ دلیل منصفانه ای وجود ندارد که شب طولانی تقسیم جامعه بشری به اربابان و بردگان که در آن توده های بشریت شلاق خورده اند، ضرب و شتم شده اند، مورد تجاوز قرار گرفته و قتل عام شده اند و اسیر جهل و فلاکت بوده اند، ادامه پیدا کند.

برای هیچ یک از اینها، هیچ دلیل منصفانه ای وجود ندارد. اما وجود همه اینها یک دلیل بنیادی دارد: این که جهان و توده های بشریت را مجبور کرده اند تا تحت سلطه سیستم سرمایه داری-امپریالیسم زندگی کنند.

این سیستم کاملاً و به طرز جنایتکارانه و شرورانه ای ابلهانه است. این سیستم کاملاً منسوخ است. یعنی مدت ها است که از تاریخ انقضای گذشته است؛ مدت ها است از زمانی که می توانست کار مثبتی برای بشریت انجام دهد گذشته است و برعکس، مانعی مستقیم است در برابر رهایی بشریت از تمام جنون و فجایع و رنج های غیر ضروری. عروج فاشیسم، در بسیاری از کشورهای دیگر و همچنین در خود ایالات متحده، نشانه های آشکار از ماهیت کاملاً منسوخ این سیستم و خطر فزاینده آن برای کل بشریت است.

ما اکنون به جایی رسیده ایم که عاجل تر از همیشه ضروری است تا از شر این سیستم شرور خلاص شده و به ورای آن برویم؛ به ورای اوضاع کنونی برویم که مردم مجبورند صرفاً برای بقاء فردی تلاش کنند و سیستم همه را مجبور می کند که با یکدیگر در رقابت و تعارض باشند، و در همان حال که به طور فزاینده آینده و حتی اصل وجود نوع بشر به خطر افتاده است، توده های مردم در همه جا اسیر زنجیرهای روابط ستم گرانه منسوخ هستند.

و اکنون، امکان پذیر است که همه اینها را پشت سر بگذاریم.

یک روش کاملاً متفاوت برای زندگی ممکن است: یک راه کاملاً متفاوت برای سازماندهی جامعه، یک زیربنای اقتصادی و نظام سیاسی بنیاداً متفاوت، مملو از روابط رهایی بخش میان مردم و یک فرهنگ آزادی بخش که تماماً در خدمت تامین نیازهای اساسی و تحقق بالاترین منافع توده های مردم باشد، ممکن است. مشخصات این روش و راه، هم در کلیات و هم به طور انضمامی در قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی که من به نگارش در آورده ام، بیان شده است.

خلاصه های نکات اساسی این قانون اساسی در بیانیه ای تحت عنوان «ما نیاز به یک روش کاملاً نوین زندگی، یک سیستم اساساً متفاوت داریم و آن را می خواهیم!» آمده است. قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی و بیانیه «ما نیاز داریم و آن را می خواهیم» نورافکن هایی هستند بر سیستم حقیقتاً رهایی بخشی که می توانیم به دست آوریم. هر دو سند در سایت [revcom.us](http://revcom.us) موجودند.

پیوستن به صفوف سازمان یافته انقلابیون که چالش محقق کردن این آینده را بر دوش گرفته اند -- پیوستن به «گردان کمونیست های انقلابی برای رهایی بشریت» -- تلاش فعالانه و اضطراری برای این انقلاب، جان بر کف بودن نه فقط برای خودمان یا برای یک محفل کوچک یا گروه خاص، بلکه برای رهایی بشریت: این چیزی است که واقعاً ارزش زیستن و سپردن تعهد زندگی را دارد.

**نکته چهارم** -- نکته نهایی و حیاتی: شکستن محدوده هایی که این سیستم تحمیل می کند و به ورای آن رفتن؛ درهم شکستن کنترل مطلق مجریان جنایتکار سیستم؛ انقلاب نه تنها یک ضرورت اضطراری است بلکه ممکن است.

این که سیستم حاکم در این کشور بیان افراطی به خود گرفته و یک رژیم فاشیستی را به قدرت رسانده، به خودی خود نمایانگر ماهیت تماماً پوسیده و غیرمشروع کلیت سیستم است؛ و واقعیت این است که طبقه حاکمه این کشور دیگر نمی تواند به همان سیاق نسل های متمادی در گذشته، به

صورت یک طبقه حاکمه متحد عمل کند. البته، حزب دموکرات سعی خواهد کرد با فاشیسم ترامپ/ماگا همکاری کند و همه را به پذیرش آن وادارد تا ثبات حاکمیت این سیستم شرور را که فاشیسم را زاده و مرتکب جنایت های بی حساب دیگر شده است، حفظ کند. اما واقعیت این است که تضادها و تنازعات، در این کشور و در سطح جهانی، به طور مداوم باعث اختلالات و فوران آشوب های بزرگ خواهد شد و این امر، ضربات کاری بر ثبات سیستم وارد خواهد کرد و در میانه وضعیت متشنج روزافزون، یک نیروی انقلابی در حال رشد، آگاه و متعهد و مصمم هزاران نفری می تواند بر اساسی علمی آبدیده شده و قوام یابد، به طوری که قادر باشد ابزارهای لازم برای مقابله با تمام چالش های دشوار را فراهم کند و به این ترتیب شالوده ریزی کرده و میلیون ها نفر دیگر را در راه انقلابی رهایی بخش رهبری کند - انقلابی که برای پایان دادن به این جنون و به وجود آوردن جامعه ای بسیار بهتر ضروری است.

اکنون دوران نادری را از سر می گذرانیم؛ دورانی است که انقلاب امکان پذیرتر از هر زمان دیگر شده است. پس :

**این دوران نادر را نباید ضایع کرد و هدر داد و دور ریخت. باید به طور فعال و فوری از آن برای محقق کردن یک انقلاب واقعاً رهایی بخش، بهره جست.** فرجام این دوران نادر را نمی توان به مجریان بی رحم سیستم، در این یا آن اردوگاه، واگذار کرد یا به دست نیروهایی سپرد که نه می توانند و نه می خواهند، در این یا آن شکل، به ورای چارچوب های این سیستم ستمگر بروند. باید یک نیروی سازمان یافته متشکل از هزاران نفر را به وجود آورد (و می توان به وجود آورد) که در موقعیت رهبری میلیون ها نفر باشد و بتواند این حرکت را به مقصد، یعنی به تحقق یک انقلاب رهایی بخش برساند.

با این نیروی انقلابی سازمان یافته، امکان تاثیرگذاری فزاینده بر تمام جامعه، بر شیوه نگرش مردم به امور و نوع واکنش هر نهاد اجتماعی به وجود می آید.

**با هزاران نفر سازمان یافته در صفوف انقلاب، میلیون ها نفر می توانند به انقلاب بپیوندند و با میلیون ها نفر در راه انقلاب، امکان واقعی برای پیروزی این انقلاب وجود خواهد داشت.** رویکرد اساسی در رابطه با کار برای این انقلاب در اسناد مهمی منتشر شده است که در REVCOM، US قابل دسترس می باشند. از جمله سند: «انقلاب؛ ایجاد پایه برای مبارزه ای تا به آخر و برای همه چیز، با شانس واقعی پیروزی؛ درباره جهت گیری استراتژیک و رویکرد عملی».

مردم در تمام نقاط کشور، در شماری که با سرعت در حال افزایش است، نیازمند پیوستن به نیروهای سازمان یافته انقلابی ای هستند که به طور پیوسته برای اجرایی کردن رویکرد استراتژیک پایه ای برای محقق کردن انقلاب، تلاش می کنند.

در پایان، با توجه به نیاز فوری و امکان واقعی برای این انقلاب، می خواهیم به ادعایی پاسخ دهیم که هنگام پیش گذاشتن چشم انداز انقلاب، مطرح شد: ادعا شد که ما با دادن فراخوان پیوستن به این انقلاب و تلاش برای جذب مردم، «آنان را به کشتن خواهیم داد!» در جواب باید بگوییم، اگر فقط به یک قلم از ابعاد وحشتناک وضعیت در این کشور یعنی به حبس توده ای در زندان ها نگاه کنیم، متوجه می شویم که در واقع این سیستم است که زندگی میلیون ها نفر را در هم شکسته و ضایع می کند؛ به کشته شدن هزاران نفر از مردم سیاه و دیگران به دست پلیس در همین چند دهه اخیر نگاه کنید؛ کشتاری که تبدیل به امری روزمره شده است. در عین حال، بر حسب یک تخمین معقول، ده ها هزار نفر در درگیری باندهای تبه کار در مناطق شهری مختلف، جان خود را از دست داده اند. و نباید فراموش کنیم که مسئول همه این ها، در نهایت همین سیستم است که مردم را در چنین شرایطی نگاه داشته و ارزش ها و فرهنگ فاسد و پوسیده ای را تبلیغ و ترویج می کند که عامل مسمومیت ذهنی و انحراف اخلاقی مردم است. در حال حاضر، عده زیادی از مردم دنیا به دلیل جنگ ها، ویرانی ها و محرومیت هایی که این سیستم سرمایه داری-امپریالیسم ایجاد کرده است، هر روز می میرند. و تمدن بشری به طور کلی با خطر فزاینده انقراض کامل، از طریق جنگ هسته ای و نیز تخریب محیط زیست، مواجه است. دهشت های این دنیا و این واقعیت که همه این ها کاملاً غیرضروری است، نشان می دهند که ما به اضطراب نیازمند انقلاب هستیم. اما بر خلاف سیستم حاکم که ارزشی برای انسان ها قائل نیست، آنان را تحقیر می کند و بی هیچ پروایی زندگی شان را نابود می کند؛ ما کمونیست های انقلابی متکی بر کمونیسم نوین (که من تکامل داده ام) یک جهت گیری اساسی داریم که مطابق آن حرکت می کنیم: هیچ چیزی در این دنیا گرانبهاتر از مردم نیست و رویکرد ما به انقلابی که عمیقاً و به اضطراب مورد نیاز است، بسیار جدی بوده و بر شالوده های علمی استوار می باشد. در عین حال، نمی توان از این واقعیت فرار کرد که به دلیل ماهیت سیستمی که با آن مواجه هستیم، انقلاب نیازمند فداکاری واقعی است. اما باز هم تاکید می کنم، زندگی مردم پیشاپیش به تعداد زیاد و به روش های بی معنی و واقعاً وحشتناک قربانی می شود و ما با خطر بسیار واقعی تخریب گسترده حیات بشر در مقیاسی بسیار بزرگ تر روبرو هستیم. این نتیجه حاکمیت سیستمی است که ما را مجبور به زندگی در آن کرده اند.

ما کمونیست های انقلابی، بی وقفه در تلاش هستیم تا به هدف خود برسیم. این هدف، عبارتست از نقطه پایان گذاشتن بر نابودی زندگی شمار عظیمی از مردم در این کشور و در کل جهان؛ نقطه پایان گذاشتن بر ویرانگری های جنایتکارانه ای که کاملاً بی دلیل و غیرضروری هستند. ما آماده ایم و آمادگی داریم تا به نفع کل بشریت، فداکاری های لازم را انجام دهیم و از دیگران هم می خواهیم که دست به فداکاری های ضروری بزنند تا بتوانیم انقلاب را به ثمر برسانیم؛ انقلابی که می تواند جهشی در مسیر پایان بخشیدن به کلیه دهشت های دیوانه وار و رنج های غیر ضروری باشد و در نهایت جهانی را به وجود آورد که نوع بشر بتواند در آن، به ورای تلاش فردی برای بقاء برود و همراه با آن، بار سنگین هزاران ساله روابط ستمگرانه را پشت سر بگذارد و دنیایی ساخته شود که حقیقتاً به مثابه جامعه جهانی نوع بشر شکوفا شود و اصل اساسی آن، تعاون و حفاظت از محیط زیست باشد.

**به نام بشریت، تن به آمریکای فاشیست نمی دهیم!**

**کل سیستم پوسیده و نامشروع است:**

**ما نیاز به یک روش کاملاً نوین زندگی، یک سیستم اساساً متفاوت داریم و آن را می خواهیم!**

## ترامپ کاسب نیست! پروژه فاشیستی در راس امپریالیسم آمریکا فاشیسم از نوع آمریکایی با حمل صلیب و شعار بیعت به میدان آمده

ترامپ در سخنرانی تحلیف ریاست جمهوری، خود را فرستاده خدا خواند. این ادعاهای یاوه خرافی برای مردم ایران که در سال ۱۳۵۷ در کوچه و خیابان از دهان اشرار خمینی می شنیدند که او فرستاده خداست، آشناست. امثال همین قضات جلاد که اخیراً جان از کف دادند، عکس او را در ماه می دیدند. ترامپ با صراحت اهداف کشور گشایی استعماری اش را اعلام کرد و گفت پاناما را می خواهد! البته این چیز جدیدی برای آمریکا نیست. دزدی سرزمینی، یکی از ستون های تاسیس ایالات متحده آمریکا بوده است. او مانند پیشینیانش در قرن نوزدهم، برای توجیه کشورگشایی استعماری از عبارت «تقدیر الهی» برای آمریکا استفاده کرد - یک باور آمریکایی در قرن نوزدهم که گویا «اراده خدا» مقدر کرده است که سرزمین ایالات متحده به سراسر قاره آمریکا گسترش یابد. نسل کشی بومیان آمریکا و دزدیدن سرزمین های مکزیکی بر این باور استوار بود. ترامپ وعده پاکسازی نژادی میلیتاریزه در آمریکا را داد. در صدر لیست پاکسازی نژادی، مهاجرین لاتین تبار قرار دارند که از مرزهای آمریکا قصد ورود به آن را دارند. ترامپ اینها را «مجرم و آدمکش و متجاوز» (چیزی که خودش هست) خواند و علیه آنان اعلام حکومت نظامی کرد. ترامپ قسم خورد در برابر هر برنامه ای که بخواهد ذره ای در راستای تخفیف ستم بر سیاهان عمل کند (مانند آموزش تاریخ برده داری در آمریکا) خواهد ایستاد و اعلام کرد که دولت آمریکا «فقط دو جنس» را به رسمیت می شناسد و با دهانی کف کرده اعلام کرد که مقابل هر رفتار جنسی که خارج از «دو جنس» باشد خواهد ایستاد. ترامپ، وعده داد که ارتش آمریکا را به قوی ترین ارتش دنیا تبدیل خواهد کرد و ورود ثروت های ماورای بحار به آمریکا را تسهیل خواهد کرد. ترامپ وعده تخریب بی سابقه محیط زیست را از طریق استخراج افسارگسیخته سوخت های فسیلی در آمریکا داد.

ترامپ نه نماینده «الیگارش» (قشر سرمایه داران بزرگ در آمریکا) است و نه کاسب است. رژیم او، دیکتاتوری طبقه سرمایه داری امپریالیستی در شکل فاشیستی و بی پرده است و یک برنامه اکستریم دارد برای تثبیت امپراتوری جهانی اش. حمایت صاحبان فن آوری های بزرگ مانند جف بزوس و مایک زاکربرگ و ایلان ماسک (و حتا گفته می شود بیل گیتس) از او نشانه آن است که بورژوازی آمریکا از احزاب سنتی و جریان اصلی دفاع نمی کند. بلکه در این نقطه چرخش، از پروژه فاشیستی رژیم ترامپ حمایت می کند. خط پوپولیستی ترامپ که وعده ثروت و نخوت به «ملت آمریکا» می دهد، کاملاً جواب به این نیاز است که امپریالیسم آمریکا باید ده ها میلیون نفر را بسیج کند که هم در داخل آمریکا و هم در دنیا برایش فداکاری کنند تا امپراتوری جهانی اش تثبیت شود.

وقتی می گوئیم ترامپ فاشیست است، عده ای هیتلر یا موسولینی به نظرشان می رسد که هیچ یک متکی بر بنیادگرایی مسیحی نبودند. باب آواکیان از قول هوبرت لاک نقل می کند که یکی از همکارانش به نام جیمز لوتر آدامز، که از نزدیک شاهد ظهور فاشیست های نازی در آلمان در دهه ۱۹۳۰ بود، هشدار داد که فاشیست های آمریکایی «با صلیب شکسته و پیراهن قهوه ای [مانند نازی های آلمان] نخواهند آمد. بلکه فاشیسم از نوع آمریکایی با حمل صلیب و شعار بیعت جلو خواهد آمد.» این همان چیزی است که ما اکنون با فاشیسم حزب جمهوری خواه به رهبری ترامپ/ماگا می بینیم.

پس، مهم جوهر فاشیسم است و نه شکلی که در هر نقطه از مکان و زمان به خود می گیرد تا بتواند تاثیرگذاری پوپولیستی داشته باشد. فاشیست ها به اندازه کافی استعداد سیاسی دارند که «به روز» عمل کنند. فاشیسم در دولت های مدرن، در عصر سرمایه داری، تبدیل دیکتاتوری طبقه سرمایه داری از شکل دموکراسی لیبرال به شکل فاشیستی است. این تبدیل، نتیجه ورشکستگی یا بحران دموکراسی لیبرال نیست. نتیجه بحران در نظام سرمایه داری جهانی است که ادواری ظاهر می شود و در رقابت آشتی ناپذیر میان قطب های امپریالیستی فشرده می شود و فقط در سطح سیاسی یعنی جا به جایی در توازن قدرت سیاسی در جهان می تواند حل شود. در گذشته به شکل جنگ های جهانی اول و دوم و همچنین به شکل «نامتعارف» فروپاشی و تسلیم یکی از طرفین. اکنون نیز در چنین بزنگاهی هستیم. قدرت های امپریالیستی، در درجه نخست به فکر تعیین تکلیف در توازن قوای میان خودشان هستند. کلیه استراتژی های جنگ، صلح، ائتلاف، فن آوری، اقتصاد، محیط زیست و غیره آنان در خدمت این تعیین تکلیف است. اوضاع به طور ویژه برای امپریالیسم آمریکا اضطراری است. زیرا شاخص عمده این گره گاه، افول امپراتوری آمریکا و تمام نهادها و ساختارهای بین المللی است که حول سلطه این امپراتوری بعد از جنگ جهانی دوم ساخته شدند. از استانداردهای ارزی پولی تا شورای امنیت سازمان ملل.

اما آنچه در اعماق می جوشد و این بحران را شکل می دهد، یا (با استفاده از یک استعاره زمین شناختی می توان گفت) آن جا به جایی تخته سنگ های تکتونیک که زمین لرزه و سونامی آشوب در سیستم جهانی سرمایه داری را پدید آورده است، تشدید تضاد اساسی سرمایه داری است (تضاد میان تولید اجتماعی ثروت در مقیاس جهانی توسط میلیاردها انسان از یک سو و تصاحب و کنترل خصوصی تولید اجتماعی ثروت توسط معدودی دیگر). و به ویژه به هم خوردن شدید دو تخته سنگ «آنارشی و سازمان یابی» در کارکرد سرمایه داری است. تضاد میان «آنارشی و سازمان یابی» یکی از دو جریانی است که تضاد اساسی سرمایه داری را شکل می دهد و برخورد این دو تخته سنگ است که سیستم سرمایه داری جهانی را می لرزاند و حاکمانش مستاصلانه و به اضطرار به دنبال «تعادل» بخشیدن به آن هستند و برای این هر راهی را می آزمایند و شاید دست آخر بخواهند سلاح های هسته ای شان را بیازمایند.

ما مردم دنیا می توانیم مانع از آن شویم که آنها «تعادل» جدیدی را به بهای جان میلیون ها انسان و تباهی زندگی میلیون ها انسان دیگر و

نابودی محیط زیست و سلطه یک آینده تاریک و نامعلوم برای همه بشریت ایجاد کنند. ما می توانیم تعادلی را ایجاد کنیم که به نفع میلیاردها انسان باشد و نه اقلیت انگلی که تولید اجتماعی ثروت را تصاحب و کنترل می کنند. این تعادل فقط با انجام یک انقلاب کمونیستی می تواند به وجود بیاید. به طوری که برای همیشه با تبدیل مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی و تبدیل کار اجتماعی میلیاردها انسان به کار اجتماعی مستقیم (کاری که آگاهانه و در تعاون داوطلبانه تنظیم می شود و بقاء نوع بشر و محیط زیست اش را تامین می کند) ریشه های هر شکل از ستم و استثمار از جامعه بشری کنده شود.

پس باید به نزاع های مرگبار میان امپریالیست ها توجه کرد و درک کرد که از کجا نشئت می گیرد و با سوء تعبیرها و روایت های ضد علمی و غیر علمی در این باره، مقابله کرد. اما از آن مهمتر، باید به راهی که برای همیشه این معضل را حل کند، توجه کرد و به طور علمی و با شیوه تفکر علمی متوجه شد که باز کردن این راه و به موفقیت رساندن آن امری بسیار ممکن است و حتی در کشوری مانند آمریکا، که امروز ام القراء سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیستی است، ممکن تر از همیشه شده است.

باب آواکیان می گوید:

این که در چنین دوران نادر، آشفته و متلاطمی، پیروزی یک انقلاب واقعی، حقیقتاً امکان پذیر شود، وابسته است به شکل گیری یک مردم انقلابی. ... به میدان آوردن یک مردم انقلابی تعیین کننده است: از میان آن قشرهایی که به شدت سرکوب می شوند و از همه بخش های جامعه، ابتدا در شمار هزاران و سپس میلیون ها نفر، به عنوان یک نیروی انقلابی قدرتمند که از ابتدا و به طور مداوم با چشم انداز سراسری سازمان می یابند، که بر کل جامعه تأثیر می گذارند و نحوه نگاه توده های مردم به همه چیز را تغییر می دهند و نحوه واکنش هر نهادی را تعیین می کنند. اکنون همه تلاش ها باید متمرکز باشد بر به وجود آوردن و سازمان دادن این نیروی انقلابی. ... با سازمان دادن هزاران نفر در صفوف انقلاب، امکان کشیدن میلیون ها نفر به سمت انقلاب به وجود می آید؛ و با کشیدن میلیون ها نفر به سمت انقلاب، امکان واقعی برای پیروزی این انقلاب به وجود می آید. ... اگر مردم از هم اکنون قدم در این انقلاب بگذارند و به رشد بیشتر و بی انقطاع نیروهای سازمان یافته انقلاب کمک کنند، تفاوت تعیین کننده ای در این امر ایجاد می شود که آیا این انقلاب شانس واقعی در پیروزی دارد یا نه؛ در واقع همه چیز عوض می شود. ... اگر همه اینها غیرواقعی، دور از ذهن و مانند یک خیال به نظر می رسد، به رخدادهای همین چند سال گذشته فکر کنید که به نظر می رسید "از ناکجاآباد" آمده اند و تا زمانی که اتفاق نیفتاده بودند، حتی غیرممکن به نظر می رسیدند! ... همه اینها به طرز تکان دهنده ای نشان می دهند که دوران ما «دورانی عادی» نیست. بلکه در دورانی هستیم که تغییرات مهم و اغلب کاملاً غیرمنتظره به طور مداوم اتفاق افتاده و بی وقفه شتاب می گیرند. زمان کنونی از آن زمان هایی است که قبلاً، بسیار بعید و غیر محتمل و شاید غیرممکن دانسته می شد. اما به واقع جاری شده و هرچه بیشتر در حال روی دادن است ...

۱- به نقل از باب آواکیان. انقلاب #۶۴ جنون فزاینده، تشدید اوضاع و امکان انقلاب ۲۰ ژوئیه ۲۰۲۴. در سایت حزب کمونیست ایران م م ل

۲- باب آواکیان انقلاب #۶۶ به میدان آوردن یک مردم انقلابی، همه چیز به این امر وابسته است ژوئیه ۲۰۲۴، ۲۰

## آدرس های ما:

www.cpimlm.org

instagram: CPIMLM

twitter: CpimlmC

Telegram: @newcommunism

Facebook: cpimlm1380

youtube.com/@CPIMLM



## تهدیدات تبه کارانه ترامپ علیه پاناما، گرینلند، غزه، مکزیک و کانادا: این "انزواطلبی" نیست... این امپریالیسم است



یکی از اتهامات کاملاً هریس و دیگر لیبرال‌ها علیه ترامپ در طول کمپین انتخاباتی این بود که او گویا یک "انزواطلب" است که به موقعیت آمریکا در سطح جهانی و در نتیجه "امنیت ملی" آن آسیب خواهد زد.

ترامپ، "انزواطلب" نیست بلکه «امپریالیست» است - یک امپریالیست تشنه به خون و قاتل جمعی. فقط به کنفرانس مطبوعاتی ۷ ژانویه او نگاه کنید، که در آن:

- او اخیراً تهدید کرده بود که اگر دولت پاناما که اداره کننده آن است، به خواسته‌های او برای کاهش نرخ عبور کشتی‌های آمریکایی و حذف نقش چین از کانال تن ندهد، کانال را با زور پس خواهد گرفت.
- اعلام کرد که برای کنترل بیشتر آمریکا بر گرینلند تلاش خواهد کرد (علیرغم اعتراضات دانمارک، عضو ائتلاف نظامی ناتو به رهبری آمریکا؛ گرینلند یک قلمرو مستقل و وابسته به دانمارک است)، و گفت آمریکا آن را "برای اهداف امنیت ملی" نیاز دارد. مانند کانال پاناما، او استفاده از نیروی نظامی را رد نکرد.
- گفت اگر حماس گروگان‌های اسرائیلی را که در غزه نگه داشته تا زمان به قدرت رسیدن او آزاد نکند، "جهنمی در خاورمیانه به پا خواهد شد". این به معنای ترور و تخریب بیشتر برای مردم فلسطین علاوه بر نسل‌کشی مورد حمایت آمریکا در ۱۵ ماه گذشته خواهد بود.
- درباره مکزیک اعلام کرد: "ما نام خلیج مکزیک را به خلیج آمریکا تغییر خواهیم داد که طنین زیبایی دارد و منطقه وسیعی را پوشش می‌دهد."
- درباره کانادا که آن هم عضو ناتو است صحبت کرد و گفت که آن را پنجاه و یکمین ایالت آمریکا خواهد کرد زیرا "برای امنیت ملی بسیار بهتر خواهد بود."

ترامپ تلاش کرد با تهدید به دشمنان آمریکا و همچنین به "متحدان" یا کشورهایی که عمدتاً تحت سلطه آمریکا هستند، خود را به عنوان یک گانگستر خونسرد نشان دهد. او به همه اعلام کرد که آمریکا از متحدانش تسلیم بیشتری خواهد خواست (تحقیر کانادا، مکزیک و دانمارک از این روست). بایدن/هریس در حالی که ریاکارانه سعی می‌کنند نگرانی‌های "بشردوستانه" نشان دهند، از اسرائیل در نسل‌کشی مردم فلسطین در غزه کاملاً حمایت می‌کنند - ترامپ به وضوح نشان داد که وقتی آمریکا قتل، هرج و مرج و وحشیگری هولناک را انجام می‌دهد یا از آن حمایت می‌کند (در غزه و جاهای دیگر)، این کار را حتی آشکارتر و بی‌رحمانه‌تر انجام خواهد داد. او پیام واضحی فرستاد که آمریکای فاشیست MAGA حتی وانمود نخواهد کرد که به معاهدات یا حاکمیت ملی پایبند است (مانند تهدیدها علیه پاناما، دانمارک، مکزیک و کانادا). و او ادعای آشکار و متکبران‌های برای کنترل بی‌چون و چرای آمریکا بر تمام نیمکره غربی مطرح کرد، از اقیانوس منجمد شمالی تا نوک آمریکای جنوبی، که امپریالیست‌های آمریکایی آن را پایگاه اصلی و "حیات خلوت" خود می‌دانند.

## چین در تیررس - و تهدید جنگ جهانی

در مقایسه با دوره اول ترامپ، امپریالیست‌های آمریکایی اکنون با جهانی روبرو هستند که خطرات و چالش‌های بیشتری برای سلطه جهانی آنها، به ویژه از سوی امپریالیست‌های رقیب در چین دارد. حتی در حالی که شکاف‌های بسیار شدید و بی‌سابقه‌ای بین بخش‌های فاشیست MAGA و "جریان اصلی" (اساساً دموکرات‌ها) طبقه حاکم آمریکا وجود دارد، توافقی در میان کل حاکمان شکل گرفته که چین تهدید اصلی برای تسلط آمریکا بر جهان است و نیاز به تشدید آمادگی برای جنگ وجود دارد. بایدن در دوران ریاست جمهوری خود، با اعلام مکرر اینکه اگر چین برای تصرف تایوان با زور اقدام کند، آمریکا نیروهای نظامی به تایوان خواهد فرستاد، آشکارا از موضع چندین دهه‌ای روسای جمهور قبل از خود فاصله گرفت. (حاکمان چین، تایوان را که اکنون مستقل از چین اداره می‌شود، بخشی از قلمرو حاکمیتی خود می‌دانند و قصد خود را برای "اتحاد مجدد" این جزیره به عنوان بخشی از چین روشن کرده‌اند.) بایدن همچنین برای جلوگیری از توانایی چین در خرید تراشه‌های پیشرفته نیمه‌هادی، که برای اقتصاد مدرن حیاتی هستند، نه تنها از شرکت‌های آمریکایی بلکه از سایر کشورها نیز اقدام کرد - اقدامی که برخی آن را "اعلام جنگ" توصیف کردند.

در کنفرانس مطبوعاتی خود، ترامپ همچنین علیه چین تهدیداتی را مطرح کرد و ادعا کرد که چین گویا "کنترل" کانال پاناما را در دست دارد و کشتی‌های چینی "همه جا" در اطراف گرینلند حضور دارند. این نشانه دیگری است که ترامپ قصد دارد به شکلی آشکارتر و مستبدانه‌تر به مقابله با چین برود و برای جنگ آماده شود - با آمریکایی که منافع امپریالیستی خود را مستقیم‌تر اعمال می‌کند و کنترل را در دست می‌گیرد. ظهور فاشیسم ترامپ/ماگا نسخه ۲ به این معناست که جهان می‌تواند با سرعت بیشتری به سمت یک نبرد تمام عیار بین امپریالیست‌های مسلح به سلاح هسته‌ای بر سر قدرت مسلط جهانی سوق داده شود - **جنگی که امکان واقعی پایان بشریت را در خود دارد.** این یک جنون جنایتکارانه است که توسط نیازها و پویایی‌های سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم هدایت می‌شود - سیستمی که فقط با استثمار بی‌رحمانه و سرکوب مرگبار توده‌های مردم در سراسر جهان پیش می‌رود... و با شکست دادن رقبای امپریالیست و چالشگران منطقه‌ای، از طریق جنگ‌های کشتار جمعی و تخریب از جمله استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در صورت لزوم.

در این راستا، سخنان باب آواکیان رهبر انقلابی با فوریت طنین‌انداز می‌شود:

**ما، مردم جهان، دیگر نمی‌توانیم اجازه دهیم این امپریالیست‌ها به سلطه خود بر جهان ادامه دهند و سرنوشت بشریت را تعیین کنند. آنها باید هر چه سریعتر سرنگون شوند. حقیقت علمی نشان می‌دهد که ما مجبور نیستیم اینگونه زندگی کنیم.**

دموکرات‌ها نمی‌توانند برای مبارزه با فاشیسم ترامپ/ماگا مورد اعتماد باشند - زیرا به عنوان یک حزب طبقه حاکم، توسط همان نیازها و قوای محرکه این سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی هدایت می‌شوند. همانطور که این مقاله روشن کرده است، بایدن با ترامپ در مورد حمله تهاجمی به رقبای آمریکا برای تبدیل شدن به سرکوبگر، استثمارگر و قاتل اصلی در جهان اختلاف نداشت - تفاوت در مورد چگونگی آن بود (و هست).

همانطور که باب آواکیان در پیام رسانه‌های اجتماعی انقلاب شماره ۱۰۳ اشاره کرد، "چرا دموکرات‌ها به فاشیسم کمک می‌کنند و آن را تسهیل می‌کنند، این درباره این سیستم چه چیزی را نشان می‌دهد و مردم شریف چه باید بکنند!"

«برای دموکرات‌ها، "ثبات" حاکمیت سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم، حتی در شکل فاشیسم، مهمتر از شکست واقعی فاشیسم است.»

و:

«بار دیگر، خود دموکرات‌ها نکته مهمی را که من مکرراً بر آن تأکید کرده‌ام تقویت می‌کنند (برای مثال، در مقاله‌ام با عنوان فاشیسم و کل سیستم، که در [revcom.us](http://revcom.us) در دسترس است): دموکرات‌ها و بخش "اصلی" طبقه حاکم که آنها نماینده‌اش هستند، نمی‌توانند آنطور که باید با فاشیست‌ها مبارزه کنند - و این مبارزه باید به عنوان بخشی از مبارزه برای نابودی کل این سیستم انجام شود.»

## معرفی اسناد تاریخی سرداران گزیده ای از «مقدمه ناشر»

این مجموعه به مناسبت چهلمین سالگرد قیام ۵ بهمن آمل و مبارزه مسلحانه سرداران منتشر شد و در وبسایت حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) در دسترس همگان است. در مورد اهمیت این اسناد در «مقدمه ناشر» نوشتیم:

... امید آن میرود که پژوهشگران علاقمند به بررسی علمی تلاطمات اجتماعی معاصر، پژوهشگران حوزه مطالعات تاریخی و فکری به این اسناد توجه لازم و بایسته را بکنند. اما از همه مهمتر، رفقای حزب ما و نسل جدیدی از کمونیست های انقلابی که پا جلو می گذارند، و همچنین بسیاری از فعالین سیاسی که به دنبال راهی برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی عادلانه می گردند، که در عصر کنونی تنها یک نظام سوسیالیستی به جای نظام سرمایه داری می تواند باشد، لازم است محتوای امپریکال و فکری این اسناد را با کمونیسم نوین تکامل یافته توسط باب آواکیان سنتز کنند. زیرا، تا زمانی که تئوری کهنه بر ذهنیت ها سنگینی می کند، از درون اسناد و شواهد جدید، به سختی تصویر جدید می تواند خودنمایی کند. ...

اما اهمیت مباحث طرح شده در این اسناد و در جمع بندی و بررسی تجربه مبارزه مسلحانه سرداران و قیام آمل، امری متعلق به گذشته نیست. مسأله مرکزی آن قیام، تلاش برای سرنگون کردن رژیم تازه تأسیس جمهوری اسلامی و استقرار قدرت سیاسی پرولتری از طریق مبارزه مسلحانه و جنگ انقلابی متکی به توده های مردم بود. و این مسأله عاجلی است که قیام ۵ بهمن سال ۶۰ را به امروز و ضرورت های امروزی جامعه پیوند میزند. واضح است که نه جمهوری اسلامی همان رژیم نوپای سال ۶۰ است و نه جامعه ایران، به لحاظ کمی و کیفی و آرایش قوای سیاسی و حتی تضادهای فکری و نظری، همان جامعه چهار دهه پیش. اما سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی هنوز ضرورت است و کماکان این سوال راهبردی که «چگونه میتوان رژیم را از طریق یک انقلاب و جنگ انقلابی متکی به توده های مردم سرنگون کرد؟» پیش روی مردم و پیشروان جامعه قرار دارد. این سوال به ویژه طی چند سال اخیر و بعد از خیزشهای مردمی دی ۹۶ و آبان ۹۸ [و خیزش ژینا در ۱۴۰۱] بار دیگر به طور جدی در دستور کار نیروهای طبقاتی مختلف قرار گرفته است.

قیام سرداران در یک بزنگاه تاریخی مهم یعنی سال ۱۳۶۰ روی داد و اساساً پاسخی بود به ضرورت عاجل و تاریخی آن مقطع. خمینی و اسلامگرایان طرفدارش که در سال ۵۷ در ائتلاف با طیفی از گروه های ملی و نهضت آزادی، توانسته بودند رهبری جنبش ضد سلطنتی مردم ایران را تحت نام «انقلاب اسلامی» در دست بگیرند، پس از دو سال و نیم کشمکش و جدال با بخشهای مختلفی از مردم، از اوایل سال ۶۰ به این نتیجه رسیدند که جهت تثبیت و بقای رژیمشان، باید دست به سرکوب فاشیستی و تمام عیار کل جامعه و هرگونه مخالفت و اعتراض و نقد سازمان یافته و غیر سازمان یافته ای در جامعه بزنند. فاشیستهای بنیادگرای اسلامی برای اجرای این طرح نیاز به یک دست سازی حاکمیت شان داشتند و از این رو دست به قلع و قمع متحدین سابق خود مانند بنی صدر، قطب زاده، نهضت آزادی و جبهه ملی زدند. کودتای ۳۰ خرداد سال ۶۰ نقطه عطف مهمی در تحقق این طرح و تثبیت فاشیسم اسلامی در ایران بود.

هرگز چنین نبود که آن کودتا ضرورتاً و لاجرم میتواندست به پیروزی برسد. جامعه ایران در فاصله خرداد ۶۰ تا زمستان همان سال در یک تندپیچ تاریخی سرنوشت ساز قرار داشت که در مسأله پیروزی یا شکست کودتای خمینی و طرفدارانش فشرده میشد. ناکامی یا کامیابی آن کودتا، آینده جامعه ایران و حتی منطقه خاورمیانه را دستخوش روندها و فرجام های گوناگون میکرد. رفیق سیامک زعیم رهبر برجسته تئوریک و سیاسی اتحادیه کمونیستها، اهمیت تاریخی شکست یا پیروزی آن کودتا و اضطرار اوضاع سال ۶۰ را دریافت. او تشخیص داد که سرانجام آن کودتا و دست و پنجه نرم کردن مردم با خمینی و جنبش ارتجاعی فاشیستی ای که پشت سرش بود، برای یک دوره تاریخی جهت جامعه ایران را تعیین خواهد کرد. تشخیص این مسأله در آن مقطع، حیاتی بود. سیامک و سرداران کوشیدند از طریق قیام مسلحانه مردمی در شهر، مانع از پیروزی فاشیسم شده و با انقلاب و کسب قدرت سیاسی، جامعه و تاریخ را در مسیری متفاوت به جریان بیاورند.

شوربوختانه شکست قیام سرداران و دیگر مقاومت های مردمی سال ۶۰، صحت پیش بینی رفیق سیامک زعیم را به اثبات رساند و تثبیت شدن رژیم خمینی، به سیطره چند دهه ای طاعون فاشیسم مذهبی و بنیادگرایی اسلامی بر زندگی ده ها میلیون نفر از مردم ایران و میلیونها نفر در منطقه خاورمیانه منجر شد. مسأله در بزنگاه تاریخی ۱۳۶۰ فقط ضرورت عام انقلاب کمونیستی نبود، بلکه یک اضطرار تاریخی و دوران ساز بود که برای راهگشایی به سمت انقلابی که ضرورت جامعه بود، باید حل می شد. چیزی که جناح اقلیت رهبری اتحادیه کمونیستها از درک آن عاجز بودند و چنانکه در نوشته شان (سند اول همین مجموعه) هم مشخص است، سرنوشت توده های مردم و مبارزه طبقاتی در آن «لحظه تاریخی» را به «روند طبیعی حرکت جامعه» و توهم «سیر عادی امور از اعتصاب تا قیام» ارجاع میدادند.

اما وجه دیگری از تحلیل صحیح و تشخیص درست سیامک زعیم و سرداران در فهم این واقعیت بود که در بزنگاه سال ۶۰، امکان پیروزی سیاسی و نظامی بر فاشیسم وجود داشت. این حقیقت تاریخی ای است که به ویژه از چشم نسل جوان جامعه پنهان است و گاهی به شکل این سوال طرح میشود که «آیا به واقع یک دسته چریکی صد نفره قادر بود شعله های یک قیام مسلحانه منطقه ای یا سراسری را آنچنان برافروزد که سرانجام به سرنگونی رژیم منتهی بشود؟». پاسخ این سوال مثبت است و برای تشریح آن باید موقعیت عینی رژیم نوپای فاشیستی-اسلامی در آن برهه زمانی را در نظر گرفت.

جمهوری اسلامی تا تابستان و پاییز سال ۶۰ هنوز تثبیت نشده بود. موقعیت نظامی و امنیتی اش چه به علت جنگ با عراق، جنگ داخلی کردستان و درگیری های نظامی شهرها در تابستان سال ۶۰ و چه به علت تضعیف ارتش پس از انقلاب و درگیری اش در جبهه ها و کم تجربه جات

فاشیستی نظامی و شبه نظامی مانند سپاه پاسداران و کمیته های انقلاب اسلامی و بسیج، بسیار متزلزل بود. نارضایتی بخشهای قابل توجهی از افسار گوناگون مردم از زنان و کارگران و دهقانان (خصوصاً در ترکمن صحرا و کردستان) تا روشنفکران و دانشجویان و جوانان، سراسر جامعه را فراگرفته بود که بیش از هر جا خود را در تظاهرات اعتراضی صدها هزار نفری در زمستان ۵۹ و بهار ۶۰ نشان میداد. تنش درون حکومتی با بنی صدر و ملی گرایان و لیبرالها هم به اوج خود رسیده بود و در یک کلام رژیم خمینی در آغاز تابستان ۶۰ با یک بحران همه جانبه سیاسی و نظامی و اجتماعی روبرو بود. در نتیجه، علاوه بر ضرورت و امکان درهم شکستن این کودتا و گشودن راه یک انقلاب واقعی که در سال ۵۷ با به قدرت رسیدن بنیادگرایان اسلامی به مسلخ برده شده بود، وجود داشت. سربداران اساساً تلاش داشتند تا به چنین ضرورتی پاسخ داده و شانس تاریخی مردم برای پیروزی را با جان و آتش شان بیامایند. اکثریت رهبری اتحادیه کمونیست های ایران، نمیخواست همچون رهبری حزب توده و جبهه ملی در بزنگاه تاریخی دیگری در ۲۸ مرداد ۳۲، نجنگیده تسلیم شده و در مقابل عروج و تثبیت فاشیسم، منفعل بمانند.

همچنین در وضعیت اضطراری طوفان و طغیان اجتماعی سال ۶۰، این امکان برای اتحادیه کمونیستها وجود داشت که کم کاری و عدم تدارک کافی که ناشی از خط راست مسلط بر سازمان از آبان ۵۸ تا اواخر پاییز ۵۹ را جبران کرده و اصطلاحاً «از عقب به جلو» بیاید و با جهشی سیاسی به یک نیروی بانفوذ و وسیع اجتماعی تبدیل شود. بنا بر این، قیام مسلحانه در مقطع تابستان و پاییز سال ۶۰ به لحاظ عینی شانس پیروزی داشت، به شرط آنکه به موقع و بر بستر یک دید درازمدت عملی می شد؛ نه به معنای کسب قدرت سراسری از طریق قیام و وارد آوردن ضربه به دشمن در یک شهر. بلکه به معنی استفاده کردن از قیام مسلحانه با بُرد سیاسی بالا و تبدیل کردن آن به جنگ دراز مدت انقلابی.

بنا بر این، تحلیل و خط اتحادیه کمونیست ها درست بود، مبنی بر این که جامعه در چرخشگاه تاریخی ای قرار دارد که هم می توان آن را به سمت مثبت راند و گرنه اوضاعی وحشتناک تر از پیش حاکم شده و برای یک دوره تاریخی گریبان جامعه را سخت خواهد گرفت. اما اشکال اساسی آنجایی بود که رهبری سربداران پاسخ به این ضرورت را به صورت قسمی پیش برد و مهمتر از همه اینکه ندید و نتوانست آن را در چارچوب یک استراتژی جنگ انقلابی دراز مدت قرار داده و پیش ببرد.

**داشتن دید بلند و استراتژیک در اینجا به معنای داشتن افق بلند مدت در مورد اهداف اساسی انقلاب پرولتری و جامعه ای است که هدف کمونیست ها ساختن و بنای آن است. اینکه چگونه باید جنگید و آرایش نظامی و سیاسی را بر چه محور و مدارای تنظیم کرد، عمدتاً و اساساً برآمده از آن هدف و استراتژی است.**

تا آنجا که به ما کمونیستهای انقلابی مربوط میشود، بررسی و تحلیل و جمعبندی مبارزه مسلحانه سربداران و همچنین مبارزات سیاسی و نظامی دیگر نیروهای طبقاتی در آن سالها و همچنین قیامها و مبارزات مسلحانه و جنگهای دیگر نقاط جهان، بخشی از فرایند جمعبندی از سربداران و تحقیق و تدوین سند استراتژی راه انقلاب در ایران بوده است. حزب ما پیشتر این جمعبندی را در کتاب «پرنده نوپرواز» با اتکا به درک سیاسی و تئوریک آن مقطعش یک بار به انجام رساند و منتشر کرد. پس از آن کوشیدیم با اتکا به تکاملات نظری و سیاسی که در پرتوی کمونیسم نوین تکامل یافته توسط باب آواکیان، به یک گسست خطی و تئوریک در حزب ما منجر شد، در سطح بالاتری به سنتز کلیات و خطوط عمده استراتژی و راه انقلاب در ایران بپردازیم. حاصل آن دو سند پایه ای «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» (انتشار در بهمن ۱۳۹۶) و «استراتژی راه انقلاب در ایران» (منتشره در پاییز ۹۷) بود. مکمل این دو، سند دیگری بود که در بهمن ماه سال ۱۳۹۷ با عنوان «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران (پیش نویس پیشنهادی) منتشر شد. تبلیغ و ترویج حول مجموعه این سه سند و به ویژه قانون اساسی، بخشی از پروسه تدارک سیاسی و توده ای جهت آغاز جنگ انقلابی و تغییر فکر توده های مردم در مسیر انقلاب است. به این معنی، تحقق نگاه استراتژیک و بلند مدت به انقلاب و جنگ انقلابی، بخشاً در گروی تبلیغ و ترویج این اسناد سه گانه و سازماندهی توده ها حول آموزش و بحث و فهم آنها است. آنگاه که این اسناد و محتوی و مفاهیم پایه ای آن تبدیل به بحث روز و مسأله پرسش و پاسخ و کنکاش و آگاهی درونی شده شمار قابل توجه و روزافزونی از مردم این کشور بشود، یک جهش کیفی و کمی قابل توجه جهت آغاز جنگ انقلابی صورت گرفته است.

۱= در این باره ۱۳۶۰ به کتاب پرنده نوپرواز با مشخصات زیر رجوع کنید:

پرنده نو پرواز: گفتگو با یکی از رفقای شرکت کننده در مبارزه مسلحانه سربداران و قیام آمل. انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م). ۱۳۸۳. چاپ اینترنتی در بخش «سربداران و تاریخچه حزب» کتابخانه وبسایت [cpimlm.org](http://cpimlm.org)

در مورد کودتای خرداد ۶۰ نگاه کنید به: چهل سال پس از کودتای ۳۰ خرداد ۶۰ در نشریه آتش شماره ۱۱۶ تیر ۱۴۰۰

در مورد ماهیت خط راست اتحادیه کمونیستها در این مقطع و نقد آن رجوع کنید به:

اتحادیه کمونیستهای ایران — سربداران (۱۳۶۵) با سلاح نقد، جمعبندی از گذشته اتحادیه کمونیستهای ایران. چاپ اینترنتی در بخش «سربداران و تاریخچه حزب» کتابخانه وبسایت [cpimlm.org](http://cpimlm.org)

در این مورد نگاه کنید به: گسست ضروری و آزادی ما در حفظ جهتگیری استراتژیک. کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م). آذر ۱۳۹۴



درباره گشایش تاریخی توسط مارکس و گشایش بیشتر با کمونیسم نوین - بخش پنجم

## تکامل بیشتر استراتژی انقلاب با کمونیسم نوین

منبع اصلی این سلسله مقالات، کتاب «گشایش ها، گشایش تاریخی توسط مارکس و گشایش بیشتر با کمونیسم نوین - یک چکیده پایه ای» نوشته باب آواکیان است که به اختصار در این مقالات آن را «گشایش ها» می نامیم.

در بخش چهارم، به نقد انگاره «اجتناب ناپذیر دانستن انقلاب کمونیستی» پرداختیم و گفتیم هرچند این انگاره در جنبش کمونیستی رایج بود اما در مغایرت با روش و رویکرد علمی ماتریالیسم دیالکتیکی قرار داشت. گفتیم که انقلاب **اجتناب ناپذیر** نیست، اما با شناخت علمی از سیستم سرمایه داری امپریالیستی، می توان دید که نه تنها برای بشریت یک ضرورت عاجل است بلکه امکان پذیر است و در زیرپایه های جامعه و جهانی که سرمایه داری به وجود آورده است، پتانسیل عظیمی برای این انقلاب هست. اما انجام این انقلاب، نیازمند یک استراتژی و اجرایی کردن نظام مند آن است. هرکس که در امر انقلاب جدی است، باید به استراتژی به انجام رساندن آن نیز بیاندیشد. این امر، از اصول بنیادین ثئوری و پراتیک کمونیسم از ابتدای تکامل آن توسط مارکس و انگلس بوده است و در موج اول انقلاب های کمونیستی در قرن بیستم، توسط لنین و مائوتسه دون در انقلاب های کمونیستی روسیه (۱۹۱۷)) و چین (۱۹۴۹) به کار بسته شده است. امروز نیز برای انقلاب در هر کشوری نیاز به چنین کاری هست که در انجام آن، از یک طرف باید تغییراتی را دید که از زمان موج اول انقلاب های کمونیستی، در جهان به طور کلی و به طور مشخص در هر کشور رخ داده است. زیرا استراتژی باید بازتاب واقعیت عینی باشد تا بتواند آن را تغییر دهد. از طرف دیگر، ناکافی بودن حتی بهترین درک های رهبران انقلاب های کمونیستی در موج اول (لنین و مائوتسه دون) و نیز شکست کشورهای سوسیالیستی و سلطه ضد انقلاب در جهان در نیم قرن گذشته، روی جنبش کمونیستی در زمینه استراتژی انقلاب تاثیر گذاشته و به سلطه انواع گرایشات و انگاره های اشتباه در استراتژی انقلاب از قبیل رفرمیسم، ناسیونالیسم، اکونومیسم، مشی توده ای یا دنباله روی از توده ها، تدریج گرایی و تقلیل گرایی، تبدیل انقلاب به یک امر جنبشی («جنبش همه چیز و هدف هیچ چیز») و مبارزه «طبقه در برابر طبقه» و ... دامن زده است که حتی اگر با نام های آن آشنا نباشید اما بروز اشکالی از آن را در خیزش ژینا بعنوان استراتژی سرنگونی جمهوری اسلامی و انتظارات از آن خیزش و نحوه تعامل با آن مشاهده کردید.

جهت گیری ها و نقشه های رایج که در خیزش ژینا نیز شکل هایی از آن را دیدیم، هرگز نمی توانند به انقلاب منجر شوند (و توجه کنید که هر تغییری را نمی توان «انقلاب» دانست حتی اگر سرنگونی رژیم حاکم را در بر داشته باشد) زیرا منطبق بر واقعیت و ساخت و قوای محرکه نظام اجتماعی موجود که برای انقلاب باید تغییر بنیادین کند، نیستند و بنابراین، نمی توانند آن را تغییر دهند.

در ادامه، تفاوت عمیق در استراتژی علمی انقلاب در **کمونیسم نوین** با دیگر استراتژی ها را بیشتر توضیح می دهیم. (کمونیسم نوین توسط باب آواکیان تکامل یافته و در عین حال که تداوم کمونیسم گذشته است، اما از اشکالات مهم آن نیز گسست کرده است به ویژه با حل تضادی حیاتی که از ابتدای تکامل کمونیسم در بدنه آن وجود داشت که عبارت بود از تضاد میان بدنه عمدتاً علمی کمونیسم با عناصری از روش و رویکرد که در مغایرت با این بدنه عمدتاً علمی قرار داشتند. این عناصر هرچند که نسبت به کلیت کمونیسم، جایگاهی فرعی داشته اند اما در ادوار مختلف تبدیل به سنگ بنای سیاست های کمونیست های انقلابی شده اند و در شکست انقلاب ها نقش مهمی بازی کرده اند. در نتیجه، تکامل کمونیسم نوین، برای اولین بار امکان آن را به ما می دهد که بدون آن اشتباهات بتوانیم جهش هایی را به سمت تحقق انقلاب کمونیستی انجام دهیم که قبلاً ممکن نبود. (برای نمونه به نقد اولیه اما بسیار مهم باب آواکیان از خط های اشتباه رهبران انقلاب های کمونیستی قرن بیستم در سند زیر رجوع کنید: «فتح جهان: پرولتاریای بین المللی می تواند و باید این کار را بکند» 1984)

اول از همه تاکید کنیم که استراتژی انقلاب فقط شامل دوره جنگ انقلابی علیه طبقه حاکمه نیست بلکه مهم تر از آن، در برگزیده یک رویکرد استراتژیک سیاسی از امروز تا زمان شروع جنگ برای آماده سازی و از زمان شروع جنگ تا کسب قدرت سیاسی و حتی پس از کسب قدرت، برای ادامه دادن سوسیالیسم بر جاده کمونیسم است. «مرحله آغاز» جنگ انقلابی، به تمام فعالیت های آماده سازی سیاسی و تشکیلاتی انجام شده در مراحل پیشین و آنچه در این مقاله بحث می کنیم، شدت می بخشد و اعلام می دارد که یک نیروی انقلابی جدی با برنامه و افقی کاملاً متفاوت در صحنه است. این برنامه و افق متفاوت باید در استراتژی بازتاب داشته باشد تا خود را از باقی نیروها متمایز کند. پس از آغاز موفقیت آمیز هم مبارزه بر روی یک خط مستقیم پیش نمی رود اما در مجموع با ادامه ضربات (سیاسی - ایدئولوژیک - نظامی و امنیتی) به دشمن، شکاف انداختن در آن و فرسوده کردن آن در یک دوره بلند مدت می تواند در نهایت به یک نبرد تعیین کننده دست بزند که قدرت کهنه و نهادهای آن را کاملاً در هم شکسته و سرنگون کند و سپس، دولت جدید و نهادهای آن را مستقر کند.

## رابطه دیالکتیکی بین ماده و آگاهی

رویکرد علمی کمونیسم نوین تاکید دارد که پایه های این انقلاب نه بر تفکرات مردم در بازه های زمانی مشخص، بلکه بر تضادهایی استوار است که معرف خصلت این سیستم و سرچشمه های فلاکت دائمی مردم هستند و آن چنان در ساختار و قوای محرکه این سیستم تعبیه شده اند که در چهارچوب این سیستم قابل حل نیستند. اما آیا وجود و تشدید تضادهای سیستم بطور خودبخودی منجر به فروپاشی سیستم می شوند؟

تضادهای سیستم و گسل های اجتماعی که از کارکرد تضاد اساسی سرمایه داری یعنی تضاد تولید اجتماعی با تصاحب و کنترل خصوصی این تولید اجتماعی [به اختصار: تضاد تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی] بر می خیزند، مداوما قشرهای وسیعی از مردم را حول این گسل ها به حرکت در می آورند. دیدن این گسل ها و اقشاری که به مقاومت علیه شرایط ستم شان، به حرکت در می آورند، بعنوان پتانسیل نیروهای انقلاب، خود بخش مهمی از استراتژی است. این نگاه ماتریالیستی دیالکتیکی به واقعیت اجتماعی، در تضاد قرار دارد با تفکرات رایج در جنبش کمونیستی که نیروی انقلاب را تنها پرولتاریا می دانست - و آنهم با درک «جسمیت یافته» از طبقه پرولتاریا (یعنی، تقلیل دادن یک تمایز طبقاتی تاریخی جهانی متکی بر شکل تاریخاً منحصر به فرد کار اجتماعی که با سرمایه داری ظهور می یابد و میلیاردها انسان کره زمین را از طریق «قانون ارزش» به یکدیگر متصل می کند به این یا آن گروه بندی کارگری و علاوه بر این، نتیجه گیری های ایده آلیستی در مورد موقعیت ذهنی افراد این طبقه که گویا خود به خودی به علت تجربه استثمار، انقلابی اند. در حالیکه در واقعیت امر مانند باقی آحاد مردم، اکثر اوقات به طور خود به خودی افکار سیاسی و ایدئولوژیک طبقه حاکم را حمل می کنند و برای انقلابی شدن باید افکارشان تغییر کند و کمونیست شوند).

کمونیسم نوین به ارتباط رهایی ملی و رهایی زنان و حتی نجات محیط زیست با انقلاب پرولتری می پردازد به شیوه ای که نه تنها این رهایی بدون انقلاب کمونیستی ممکن نیست بلکه انقلاب کمونیستی نیز بدون دست زدن به مبارزه آگاهانه علیه انقیاد زنان، ستم ملی، نابودی محیط زیست ... کیفیت کمونیستی را نداشته و در نهایت ممکن نخواهد شد. اما انقلاب کمونیستی، این مبارزات را در چارچوب بزرگتر رهایی بشریت از همه شکل های ستم و استثمار و مشخصاً نظام سرمایه داری، به یکدیگر پیوند می دهد تا همه رزمندگان رهایی زنان و رهایی ملی و حفظ محیط زیست تبدیل به رزمندگان رهایی بشریت شوند. به همین دلیل آواکیان، انقلابیون کمونیست را «رهاکنندگان بشریت» می نامد نه رزمنده این یا آن عرصه یا محدود به این یا آن مرزهای جغرافیایی.

نتیجه گیری سیاسی این است که: در هر گامی که امروز برای انقلاب بر میداریم، باید منافع همه بشریت را در نظر داشته باشیم. این موضوع پیامد های عملی برای استراتژی انقلاب دارد، اینکه درحالیکه اهمیت مبارزات کمتر از انقلاب امروز (از مبارزه علیه حجاب اجباری تا ممانعت از تخریب محیط زیست و مبارزه علیه ستم ملی و برای آزادی زندانیان سیاسی و آزادی اندیشه و بیان و متوقف کردن اعدام و ... علیه شکار مخالفین توسط فاشیست ها و نسل کشی در غزه و غیره) را درک می کند و آن را به فردای انقلاب محول نمی کند، اما آنها را با دینامیک جنبشی برای انقلاب به حرکت درمی آورد و نه «جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز».

ساختن جنبشی برای انقلاب یعنی همه چیز از همین امروز باید معطوف به انقلاب و در خدمت آن باشد. یعنی شمار هرچه فزاینده تری از مردم باید درگیر معضلات مطرح شده در انجام انقلاب و ورای آن بشوند. تضادهای سیستم، بحران بوجود آورده و شکاف های درون طبقه حاکمه و امکان تسلط آنها بر افکار مردم را سست می کند. همه این ها امکاناتی برای محقق کردن انقلاب است، اما نهایتاً انقلاب را مردم باید انجام دهند و برای انجام آن، باید نسبت به اکنون که زیر سلطه تفکرات طبقه حاکمه هستند، تغییر کنند. یک رابطه دیالکتیکی بین عامل ذهنی و عینی وجود دارد به آن معنی که «آنچه در آن بیرون در جهان است (واقعیت مادی) به ویژه هنگامی که به درستی در ذهن افراد انعکاس یابد، می تواند بخشی از آگاهی عامل ذهنی، یعنی نیروهای آگاه شود که به نوبه خود می توانند بر مبنای آن آگاهی عمل کرده و انقلاب را به پیش ببرند. به این مفهوم، عینیت تبدیل به ذهنیت می شود. و ذهنیت می تواند به عینیت تبدیل شود. یعنی، بر مبنای یک بازتاب اساساً صحیح از واقعیت، می توانید به دخالتگری در شرایط عینی پرداخته و شرایط عینی را تغییر دهید.»

باب آواکیان توضیح می دهد تغییر تفکرات مردم، حلقه ای کلیدی برای تغییر واقعیت عینی در جهت انقلاب است. ما نمی توانیم منتظر بمانیم تا اکثریت مردم بطور خودبخودی به این نتیجه برسند که انقلاب به نفع شان است (چیزی که انواع سوسیالیست های خودخوانده در همنوایی با نیروهای بورژوازی تکرار می کنند و هرگز رخ نمی دهد. تفکرات حاکم در میان مردم همیشه تفکرات طبقه حاکمه است و بدون دخالتگری نیروی کمونیست در تعامل با تحولات عینی که زنجیرهای فکری مردم را سست می کنند، تغییر نمی یابند) نیروی پیشاهنگ وظیفه دارد بصورت فعالانه در اوضاع عینی دخالت گری کرده، افکار کمونیستی را از بیرون چارچوب موجود وارد تفکرات مردم کند و شمار هر چه بیشتری از آنها را از اقشار مختلف - نه اکثریت - برای انقلاب و برای جنگیدن با قدرت تغییر دهد. یعنی رویکردی که لنین در اثر ماندگارش به نام «چه باید کرد؟» جلو گذاشت و باب آواکیان آن را از زیر آوار رفرمیسم و اکونومیسم و دنباله روی از توده ها بیرون کشید و غنی تر کرد.

چه باید کرد غنی شده توسط آواکیان، یعنی باید مسائل انقلاب را در مقابل توده های مردم گذاشت و همین طور تاکید بر این که آگاهی کمونیستی باید از بیرون تجربه مستقیم و مبارزات خودجوش توده ها به میان آن ها برده شود؛ باید درک شود که برای فشار گذاشتن بر اوضاع و تسریع تحولات عینی، برای تغییر اوضاع عینی به حداکثر ممکن در هر بازه زمانی به سمت انقلاب، باید به قلمروی ایدئولوژیک و عوض کردن طرز فکر توده ها اهمیت زیاد داد. در عین حال در هر بازه زمانی، باید نسبت به رخدادهای جدید و شاید غیرقابل پیش بینی یا تصادف ها هشیار بود و همچنین، نسبت به این امر توجه کرد که نیروهای طبقاتی / اجتماعی دیگر، چگونه و با چه سیاست ها و رویکردی، برحسب نقطه نظر خودشان و در انطباق با این که نمایندگان سیاسی آنان تصور می کنند چه چیزی به نفعشان است، بر روی تضادهای عینی کار می کنند.

باب آواکیان در فصل استراتژی در کتاب «گشایش ها، گشایش تاریخی توسط مارکس و گشایش بیشتر با کمونیسم نوین - یک چکیده پایه ای» تاکید می کند که روش و رویکرد انترناسیونالیسم برای تئوری و پراتیک یک استراتژی انقلابی تعیین کننده است. این تنها یک اصل اخلاقی زیبا نیست بلکه پایه مادی و تبارزات عینی در استراتژی انقلاب در هر کشوری دارد. نه بدان معنای بلاواسطه که انقلاب باید در مقیاس جهانی رخ دهد! بلکه به این معنا که اساسا دینامیک های بین المللی هستند که در رابطه با شکل گیری اوضاع انقلابی در یک کشور خاص تعیین کننده اند و انقلاب بر روی یک صحنه جهانی انجام می شود. و هنگامی که کشور سوسیالیستی برقرار شود، باید به خودش به مثابه منطقه پایگاهی برای انقلاب در هر جای جهان بنگرد و نه با نگاه ناسیونالیستی که گویا کمونیسم از اعماق آن قلمرو جغرافیایی بیرون خواهد آمد. با هرچه اجتماعی تر شدن تولید و بین المللی تر شدن استثمار، دینامیک ها یا قوای محرکه سیستم سرمایه داری امپریالیسم نیز در مقیاس بین المللی عمل می کنند و تمام جهان را به هم می بافد. اینکه همه انسان های تحت ستم در سراسر جهان هم سرنوشتند، بیان یک حقیقت عمیق است که ریشه در ساختار واقعیت سیستم سرمایه داری امپریالیسم دارد و الزاما باید در استراتژی انقلاب در هر جای جهان مورد توجه قرار گیرد. اصلی که توسط استالین کاملاً وارونه شد و به درجاتی توسط دیگر رهبران کمونیست، حتا مائوتسه دون خدشه دار شد و تاثیرات مخربی بر جنبش کمونیستی گذاشت.

باب آواکیان بر این نکته تاکید می گذارد که: «آن شرایط مادی که بر توسعه مبارزه انقلابی تأثیر می گذارد و در نهایت می تواند منتهی به ظهور یک وضعیت انقلابی در یک کشور خاص شود، از درون این دینامیک های خاص (درون یک کشور) و یا حتا اساساً از درون آن ها، به ظهور نمی رسد.» بلکه اوضاع درون یک کشور، در نتیجه تداخل روندهای حاصل از تضادهای درونی آن کشور با روندهای جهانی حاصل از تضادهای کلان جهانی شکل می گیرد و در این رابطه، فاکتور جهانی تعیین کننده است. یعنی، در ریتم و جهت روندهای داخلی تاثیر تعیین کننده دارد. اگر این ارتباط وارونه شود یعنی استراتژی انقلاب بر مبنای دینامیک های درون یک کشور مشخص پیش رود، اول از همه امکان تشخیص فرصت ها تحت تاثیر اوضاع بین المللی را از دست می دهد. دوم، نمی تواند مبارزه را علیه کلیت سیستم و دینامیک های آن که جهانیست پیش ببرد و ناچاراً توسط آن بلعیده می شود - روندی که در مورد همه مبارزات مسلحانه مترقی و حتا انقلابی از نپال تا کردستان مشاهده کرده ایم. نهایتاً حتی اگر به طریقی موفق به کسب قدرت شود، به دلیل پیش نبرد مبارزه در سطح جهانی، سوسیالیسم در درون یک کشور را نیز از دست می دهد و در واقع، به ناسیونالیسم تحت نام کمونیسم تبدیل می شود.

## رویکرد «تسریع در حین انتظار»، یک رویکرد استراتژیک نوین

در تقابل با تدریج گرایی یا انقلاب را محصول لحظه رخداد دانستن و فقط انتظار آن را کشیدن، استراتژی کمونیسم نوین مبنی بر «تسریع در حین انتظار» است. بی تردید، فرآیند «تسریع در عین انتظار» در کشورهایی مانند ایران و ترکیه و اندونزی و غیره بسیار متفاوت از فرآیند آن در کشور سرمایه داری امپریالیستی مانند ایالات متحده آمریکا است. اما، روش و رویکرد عام آن برای همه انقلاب ها مصداق دارد و به معنای آن است که: یکم، برای آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی، یک فرآیند سیاسی تدارک نیاز دارد. دوم، این یک فرآیند فعال «تسریع کردن» است. و محصول آن ایجاد مردم انقلابی در شمار بزرگ و ساختن حزب رهبری کننده و تغییر دادن حداکثری قطب بندی های سیاسی در جامعه و بستر پیش برد آن برانگیختن و سازماندهی توده های مردم به مبارزه علیه جنایت های سیستم و تغییر دادن افکارشان در این فرآیند مبارزه است. باب آواکیان، می نویسد: «در عین حال که انتظار به وجود آمدن وضعیت انقلابی و مردم انقلابی در شمار میلیونی را می کشیم، از همین امروز برای آماده کردن شرایط، توده های مردم و پیشاهنگ چه باید بکنیم تا آماده باشیم که هنگام رسیدن موعد دست زدن به مبارزه ای تا به آخر امکان پذیر و ضروری، به آن اقدام کرده و سرنوشتی این نظام ستمگر را تضمین کنیم و کار درهم شکستن نیروهای سرکوبگر و سایر نهادهای حاکمیت این نظام و برقرار کردن یک نظام اقتصادی و سیاسی کاملاً متفاوت باهدف از بین بردن تمام روابط استثمار و ستم را پیش ببریم.»

آواکیان بر ضرورت پرهیز از رویارویی تعیین کننده قبل از موعد و همچنین پرهیز از استقرار زودرس رژیم جدید تاکید می کند. در عین حال که مبارزه بلند مدت نباید تبدیل به هدفی در خود و بی پایان شود. یعنی تاکید همزمان بر درازمدت بودن جنگ و فرجام مند بودن آن. پایه های تداوم و پیش روی جنگ باید پیش از آغاز با کار سیاسی و تشکیلاتی در اقشار مختلف و در مناطق جغرافیایی متفاوت بوجود آورده شده باشد تا بتوان از «محاصره و سرکوب» نیروهای انقلابی در آغاز جلوگیری کرد. رویکرد هسته مستحکم و الاستیسیته در استراتژی انقلاب نیز وجود دارد یعنی انقلاب را نمی توان فقط بر پایه محکم ترین نیروهای درگیر در آن پیش برد بلکه باید فاصله اقشار دیگر با این هسته انقلابی را فعالانه کم کرد تا آنها نیز در سطوح دیگر اما در خدمت به همان هدف و بر پایه همان هسته مستحکم، درگیر انقلاب شوند. به عبارت دیگر، انقلاب، کار کادرهای حزب جدا از توده های مردم نیست. همچنین باید به معضل رهبری از ابعاد استراتژیک نیز پرداخت زیرا دشمن همیشه سعی دارد «سر را از بدنه جدا کند» بنابراین برای حفظ و گسترش پیروزمندان انقلاب اهمیت دارد که در جریان مبارزه، اصل تمرکز خطی و عدم تمرکز تشکیلاتی به کار بسته شود.

رویکرد کمونیسم نوین همچنین در تقابل با رویکرد اکونومیستی است که مبارزه برای سوسیالیسم را به چیزی تقلیل می دهد که قرار است از درون مبارزات روزمره کارگران حول شرایط اقتصادی شان تکامل یافته و بیرون بیاید. بسیاری از رهنمودهای استالین مطابق بر این اکونومیسم بود و در جهت «جنبش همه چیز است و هدف نهایی هیچ چیز»، با وجود اینکه لنین در «چه باید کرد» علیه اکونومیست های زمانه اش استدلال کرده بود و همچنین تحلیل مهمش درباره **انشعاب در طبقه کارگر** در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی را ارائه داده بود. این انشعاب، بیان گسستی ابتدایی بین جنبش کمونیستی از «جنبش کارگری» بود که تا پیش از آن، کمونیست های انقلابی به عنوان پایگاه اجتماعی انقلاب سوسیالیستی به آن تکیه می کردند. آواکیان نقد این رویکرد را در **کمونیسم نوین** تکامل داده و می نویسد: «انقلاب پرولتری نمی تواند بسط مبارزه میان کارگران مزدی و کارفرمایانشان باشد و از درون آن بیرون بیاید؛ محو حاکمیت سرمایه داری از طریق انواع اعتصابات عمومی کارگران رخ نخواهد داد؛ و حتا نه ضرورتا و نه احتمالا، نیروی اصلی جنگ در نبرد برای سرنگونی نیروی مسلح سرکوبگر دولت سرمایه داری (دیکتاتوری بورژوازی) عمدتاً از میان کارگران مزدی شاغل برخواهد خواست و مطمئناً از میان قشرهای بورژوا شده یا دارای دستمزد بالاتر طبقه کارگر هم نخواهند بود.»

این تحلیل مبتنی است بر تغییرات بیشتری که در طبقه کارگر اتفاق افتاده است. از طرفی با «پرولترزداپی» توده های مردم مواجهیم یعنی اینکه بخش های وسیعی دیگر حتی فرصت استثمار شدن (پیدا کردن شغل) را ندارند و از طرف دیگر با «خرده بورژوازی کردن» یعنی مالکیت و تجارت در ابعاد کوچک و همین طور «لمپن بورژوازی کردن» بخش هایی از توده های تحت ستم روبرو هستیم، یعنی افرادی که با ورود به زندگی مجرمانه به موقعیت های قدرت و ثروت می رسند ولی با این وجود، اغلب و عموماً موقعیتی بی ثبات دارند. همه این ها بدان معناست که نیروهای انقلاب کمونیستی دیگر نمی توانند صفتی مشخص از کارگران مزدی باشند بلکه باید کسانی را که در بدترین جای جهنم این سیستم هستند به انقلاب جذب کرد و همچنین باید برای به پیش آوردن کلیه قشرهای مختلف مردم از جمله و به ویژه جوانان و محصلینی فعالیت کرد که نقش مهمی در فرآیند انقلاب دارند. نقش روشنفکران و قشر میانی در انقلاب می تواند تضادمند باشد اما در عین حال برای شکستن «محاصره و سرکوب» دشمن که حصار آتشی دور ستمدیدگان و انقلابیون می کشد، نقشی تعیین کننده دارد.

یکی دیگر از نقاط برجسته **کمونیسم نوین** در گسست از اکونومیسم، تشخیص نقش اساسی و محوری مبارزه برای رهایی زنان و ارتباط درونی آن با کلیت فرآیند محو تمامی ستم و استثمار و نقش تعیین کننده اش در این فرآیند است بدون اینکه دنباله روی سیاست های هویتی و گرایشات نسبی گرایانه و دیگر روش ها و رویکردهای غیر علمی بشود.

رویکرد استراتژیک به انقلاب شامل کسب شناخت هرچه کامل تر و درگیر شدن در تغییر آن از جنبه های متفاوتی است. سوالات زیادی درباره مراحل مختلف استراتژی انقلاب را باید به کنکاش عمیق تر گذاشت: گسل های هر جامعه چیست و چه نیروهای اجتماعی را به حرکت در می آورد؟ نیروهای انقلاب را بین چه اقشاری می توان ساخت؟ ستون فقرات انقلاب کیانند؟ چطور می توان «محاصره و سرکوب» دشمن را از همان دوره تدارک «تسریع در حین انتظار» شکست؟ چگونه می توان اتحادهای بزرگ برای انقلاب بوجود آورد بدون اینکه هدف، تحت الشعاع اتحاد قرار گیرد؟ چگونه باید برای مرحله خیز برداشتن برای کسب قدرت سیاسی آماده شد؟ چگونه باید آغاز کرد تا در مرحله ابتدایی خفه نشود و نیروی انقلابی که در ابتدا کوچک است، از بین نرود؟ چطور باید ابتکار عمل را در مبارزه به دست آورد؟ چگونه می توان مرحله به مرحله پیشروی کرده تا جایی که توازن قوا به ضرر دشمن شود؟ چگونه باید قطب بندی مساعد برای انقلاب در جامعه بوجود آورد و در صفوف دشمن شکاف انداخت؟ چگونه باید برای نبرد نهایی آماده شد بدون دست زدن به اعمال عجولانه یا واگذار کردن فرصت ها به نیروهای دیگر؟ زمین مبارزه توسط چه نیروهای دیگری بجز انقلابیون و دشمن تعیین می شود؟ و چطور می توان از تاثیرات و کارهای نیروهای دیگر نیز به نفع انقلاب استفاده کرد؟ و به یک کلام چگونه باید در به انجام رساندن انقلاب پیروز شد، به نحوی که راه برای ساختن دولتی کاملاً متفاوت یعنی جمهوری سوسیالیستی نوین و گذار جهانی به کمونیسم هموار شود؟

۱- استراتژی «فرمیستی»، تغییر بنیادین سیستم سرمایه داری و سرنگون کردن دولت ها را غیرممکن دانسته و به دنبال اصلاح آن است. اکونومیسم به رویکرد تقلیل گرایانه به مبارزات روزمره، خودبخودی و معیشتی کارگران که در چارچوب روابط کارفرما کارگر اتفاق می افتد، گفته می شود. رویکرد «طبقه در برابر طبقه» به این معنی است که طبقه کارگر باید در مقابل بورژوازی صف آرایی کند تا انقلاب امکان پذیر شود. مشی توده ای به دنباله روی از تفکرات و مبارزات توده ها و حقانیت دادن به آن گفته می شود. «جنبش همه چیز و هدف هیچ چیز» رویکردی است که جنبش ها را در خود و برای خود می بیند و ارتباط آن با هدف انقلاب را قطع کرده و نهایتاً منجر به ماندن جنبش ها در چارچوب سیستم می شود.

## ۲- Bob Avakian, Conquer The World? The International Proletariat Must and Will

۳- رجوع کنید به هفت گسل ایران که در «بیانیه انقلاب: اوضاع کنونی و وظایف ما» توسط حزب کمونیست ایران م ل م فرموله شده است.

۴- بخش دوم سخنرانی باب آواکیان تحت نام «پرنده ها نمی توانند کروکودیل بزایند اما بشر می تواند افاق ها را در نوردد!»

۵- گشایش ها ص ۸۱

۶- گشایش ها، ص ۷۴



# این سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی جهان را به آتش می‌کشد...

## تنها انقلاب به ما شانس برای نجات سیاره می‌دهد

نوشته گروه نویسندگان محیط زیست Revcom



آتش‌سوزی‌های شدید و مه‌آلود در منطقه بزرگ لس‌آنجلس در حال گسترش است که باعث تخلیه حداقل ۱۸۰,۰۰۰ نفر از خانه‌هایشان شده، ۱۲,۰۰۰ ساختمان را سوزانده و زندگی بسیاری از مردم را از هم پاشیده است. این آتش‌سوزی‌ها بزرگترین در تاریخ لس‌آنجلس و در میان بزرگترین آتش‌سوزی‌های شهری در تاریخ آمریکا هستند. این آتش‌سوزی‌ها تاکنون ۱۱ نفر را به کام مرگ کشیده‌اند.

در حالی که این متن را می‌نویسیم، آتش‌سوزی‌ها هنوز مه‌آلود نشده‌اند و بادهای شدید سانتا آنا همچنان به شعله‌ور کردن آتش ادامه می‌دهند که



تصویر ۸ ژانویه ۲۰۲۵ از آتش‌سوزی ایتون در آلتادنا، کالیفرنیا. این آتش‌سوزی تا زمان نگارش این متن بیش از ۱۴,۰۰۰ هکتار و بیش از ۷,۰۰۰ ساختمان را در بر گرفته است

از خانه‌ای به خانه دیگر می‌پرد، از بزرگراه‌ها می‌گذرد و جهنمی برای مردم و محیط زیست جنوب کالیفرنیا به وجود می‌آورد. دود غلیظ و سمی بر بخش‌های بزرگی از شهر سایه افکنده است.

### تغییرات اقلیمی ناشی از سرمایه‌داری زمینه را برای آتش‌سوزی‌های فاجعه‌بار فراهم می‌کند

آتش‌سوزی‌ها و ویرانی‌های ناشی از آن محصول سه عامل همپوشان است:

یک، جنوب کالیفرنیا در چنگال خشکسالی شدیدی قرار دارد که دانشمندان اشاره می‌کنند با تغییرات اقلیمی مرتبط است و منطقه را خشک و بسیار قابل اشتعال کرده است.

دو، بادهای بسیار شدید با قدرت طوفانی، مهار آتش را برای آتش‌نشانی‌های موجود غیرممکن کرده است. این بادهای خاکسترهای سوزان را کیلومترها با خود حمل می‌کنند که آتش سوزی جدیدی را شروع می‌کند.

سه، توسعه کوتاه‌بینانه، بدون برنامه و از نظر زیست‌محیطی غیرمنطقی سرمایه‌داری در لس‌آنجلس منجر به ساخت خانه‌های بیشتر در مناطق جنگلی یا نیمه‌جنگلی شده است. این امر مردم را آسیب‌پذیرتر می‌کند و احتمال آتش‌سوزی ناشی از جرقه‌های فعالیت‌های انسانی را افزایش می‌دهد. و علاوه بر ساخت خانه در مکان‌هایی که نباید ساخته می‌شد، این سیستم در توسعه ظرفیت آتش‌نشانی که بتواند با شرایط طوفان آتشی که خود سیستم ایجاد کرده مقابله کند، شکست خورده است.

سرمایه‌داری-امپریالیسم - با توسعه استثمارگرانه، سودمحور و هرج و مرج طلبانه خود - نفت و گاز طبیعی را سوزانده و همچنان می‌سوزاند. این وابستگی سودمحور به سوخت‌های فسیلی منجر به انتشار گسترده کربن و متان می‌شود که گرما را در جو زمین حبس می‌کند. این امر منجر به افزایش دما و تغییرات اقلیمی می‌شود که سیاره ما را در بر گرفته است... که اکنون اکوسیستم‌ها و خود حیات را تهدید می‌کند. (به صفحه منابع مراجعه کنید: سرمایه‌داری-امپریالیسم در حال نابودی سیاره است... تنها انقلاب به بشریت شانس برای نجات آن می‌دهد)

تغییرات اقلیمی و سرمایه‌داری در کالیفرنیا جنوبی انبار باروتی ایجاد کرده‌اند که به شعله‌های آتش تبدیل شده است.

### دروغ‌های فاشیستی در خدمت «حفاری کن، عزیزم، حفاری کن»

ترامپ ماگا-فاشیست، منکر تغییرات اقلیمی / ضد علم از این بحران برای حمله به حامیان محیط زیست و گاوین نیوسام فرماندار کالیفرنیا استفاده کرده است. ترامپ دروغ گفت که آتش‌نشانان در برخی مناطق به دلیل اقدامات استفاده از آب برای نجات ماهی‌های در معرض خطر در شمال کالیفرنیا، از آب برای مبارزه با آتش‌سوزی محروم شدند. آب برای نجات ماهی‌ها هیچ ارتباطی با آب مورد نیاز برای مبارزه با آتش‌سوزی‌ها نداشت. سیستم شیر آتش‌نشانی در لس‌آنجلس برای مقابله با یک یا دو آتش‌سوزی خانگی طراحی شده بود - نه صدها مورد. این یکی از دلایلی است که با محدودیت‌ها مواجه شد.

### مشکل سیستمی، نیاز فوری به سیستمی متفاوت و بسیار بهتر

واقعیت این است که هم دموکرات‌ها و هم جمهوری‌خواهان در انجام آنچه برای مقابله با تغییرات اقلیمی لازم است، کاملاً شکست خورده‌اند. این سیستمی است که آنها بر آن ریاست و از آن محافظت می‌کنند که ما را به این پرتگاه رسانده است!

برای دهه‌ها، دانشمندان اقلیم‌شناسی درباره خطرات سوزاندن سوخت‌های فسیلی هشدار داده‌اند. برای دهه‌ها آنها خواستار حذف سریع سوخت‌های فسیلی و بازپیکربندی رادیکال اقتصادها و جوامع شده‌اند. و اینک ما اینجا هستیم...

- هیچ کاهش عظیمی در انتشار کربن وجود ندارد... و سال ۲۰۲۴ گرم‌ترین سال در تاریخ ثبت‌شده بشر بود.
- ایالات متحده تحت بایدن-هریس بیش از هر کشور دیگری نفت و گاز طبیعی تولید کرده است.
- ترامپ حتی حملات ویرانگرتری به محیط زیست را وعده می‌دهد.

### مشکل سیستمی... نیاز فوری به یک سیستم اساساً متفاوت

آتش‌سوزی‌های لس‌آنجلس - و تغییرات اقلیمی هر چه هولناک‌تر - اساساً یک مشکل سیستمی است. و پاسخ آن انقلاب و یک سیستم کاملاً جدید و بسیار بهتر است. این انقلاب امکان‌پذیر است. این تنها راه نجات بشریت است و باید در حال حاضر به طور فوری برای آن تلاش کرد، در همان حال که ترامپ فاشیست به قدرت می‌رسد.

فریب این دروغ بزرگ را نخورید که «هیچ جایگزینی وجود ندارد.» باب آواکیان یک طرح توسعه‌یافته، آینده‌نگر و عملی را برای یک جامعه کاملاً جدید رهایی‌بخش در قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی تدوین کرده است که می‌تواند واقعاً با بحران زیست‌محیطی در مقیاس کل سیاره و با فوریت مورد نیاز مقابله و عمل کند.

ما نیازمند و خواستار یک راه کاملاً جدید برای زندگی هستیم

### یک سیستم اساساً متفاوت که به محیط زیست اینگونه می‌پردازد:

نابودی سلاح‌های هسته‌ای، نابودی نهایی جنگ و رسیدگی نظام‌مند به بحران زیست‌محیطی

دولت جدید سوسیالیستی سلاح‌های هسته‌ای را توسعه نخواهد داد یا استفاده نخواهد کرد و گام‌های مشخصی برداشته و مبارزه‌ای قاطع برای از بین بردن سلاح‌های هسته‌ای در همه جا خواهد کرد، با هدف نهایی محو نهایی جنگ‌ها میان انسان‌ها، با نابودی سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی و تمام سیستم‌ها و روابط استثمار و ستم که پایه جنگ‌ها هستند.

همه اینها فقط یک رویا یا آرزو نیست - این چیزی است که در راستای منافع توده‌های مردم در این کشور و اکثریت عظیم بشریت، و برای آینده بشریت به عنوان یک کل، ممکن و ضروری است.

به همین دلیل است که یک نیاز فوری وجود دارد و ما با جسارت جرأت می‌کنیم آن را بطلبیم - و از همه کسانی که از بی‌عدالتی و گرسنگی متنفرند، می‌خواهیم برای جامعه و جهانی که در آن مردم می‌توانند به طور کامل شکوفا شوند و انسانیت خود را به بهترین شکل بیان کنند، بییونند. در تبدیل این خواسته به خواسته میلیون‌ها و ده‌ها میلیون نفر - خواسته‌ای که در نهایت می‌تواند از طریق مبارزه بی‌باک و مصمم آن میلیون‌ها و ده‌ها میلیون به واقعیت تبدیل شود:

نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی موجود و نهادهای دولتی در این کشور باید لغو و برچیده شود- و با یک سیستم جدید سوسیالیستی بر اساس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی جایگزین شود.

آنچه آتش‌سوزی‌های فعلی در لس‌آنجلس نشان می‌دهد این است که زمانی برای از دست دادن نیست.

**«ما دیگر نمی‌توانیم اجازه دهیم این امپریالیست‌ها به سلطه خود بر جهان ادامه داده و سرنوشت بشریت را تعیین کنند. آنها باید هر چه سریعتر سرنگون شوند. و این یک واقعیت علمی است که بشریت مجبور نیست اینگونه زندگی کند.» - باب آواکیان**

